

مالیات‌ستانی بهینه در نظریه و عمل^۱

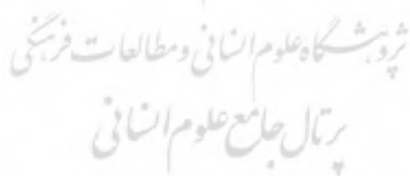
مترجمان: محمدباقر اسدی* و میلاد صارم صفاری**

چکیده^۲

طراحی بهینه سیستم مالیاتی به عنوان یک امر مهم همواره مورد توجه سیاست‌گذاران و نظریه‌پردازان اقتصادی بوده است. در سال‌های اخیر، پیشرفت‌های صورت گرفته در نظریه اقتصادی به ارائه توصیه‌های سیاستی ویژه برای مالیات‌ستانی بهینه‌تر منجر شده است. با این وجود، توصیه‌های سیاستی برآمده از نظریه‌های اقتصادی فقط تا حدودی در گستره سیاست‌گذاری مالیاتی تظاهر یافته است. این مقاله به ارائه خلاصه‌ای موجز از هشت درس ارائه شده کلیدی توسط اقتصاددانان در خصوص مالیات‌ستانی بهینه می‌پردازد. هم‌چنین تقابل و تعامل بین نظریه‌های مالیاتی و سیاست‌های مالیاتی اتخاذ شده را مورد کاوش قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: مالیات‌ستانی بهینه، نظریه مالیاتی، سیاست مالیاتی.

طبقه‌بندی JEL: H21, H24, H25.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. ترجمه‌ای است از:

N. Gregory Mankiw, Matthew Weinzierl, and Danny Yagan. (2009). Optimal Taxation in Theory and Practice. Journal of Economic Perspectives. Vol. 23, No. 4, PP. 147-174.

mb.asadi@cbi.ir

* پژوهشگر اداره حساب‌های اقتصادی بانک مرکزی

m.saffari@cbi.ir

** پژوهشگر اداره مطالعات و مقررات بانکی بانک مرکزی

۲. چکیده توسط مترجم تدوین شده است.

۱. مقدمه

طراحی بهینه سیستم مالیاتی موضوعی است که برای مدت زمانی طولانی نظریه‌پردازان اقتصادی را مجذوب خود و سیاست‌گذاران اقتصادی را نیز سر در گم کرده است. این مقاله، تعامل میان نظریه و سیاست مالیاتی را مورد کاوش قرار می‌دهد؛ این درس‌های کلیدی را که سیاست‌گذاران باید از متون آکادمیک در خصوص چگونگی طراحی مالیات‌ها بیاموزند، مشخص کرده، همچنین، این که این درس‌ها تا چه حدی در سیاست مالیاتی عملی‌عینیت پیدا کرده‌اند، مطرح می‌کند.

این مقاله را با ارائه خلاصه کوتاهی در خصوص سیاست مالیاتی بهینه از دیدگاه اقتصاددانان که بیشتر بر اساس مقالات اساسی رمزی^۱ (۱۹۲۷) و میرلیز^۲ (۱۹۷۱) است، آغاز می‌کنیم؛ سپس، هشت درس عمومی که برآمده از نظریه مالیات بهینه را که در دهه‌های اخیر گسترش یافته است، ارائه می‌کنیم:

۱. برنامه‌های نرخ مالیات نهایی بهینه به توزیع توانایی بستگی دارد.
۲. مالیات نهایی بهینه می‌تواند در درآمدهای بالا کاهش یابد.
۳. به کارگیری یک نرخ مالیات ثابت به همراه یک سری پرداخت انتقالی یک جای فراگیر می‌تواند به حالت بهینه نزدیک باشد.
۴. میزان بهینه باز توزیع با افزایش نابرابری افزایش می‌یابد.
۵. مالیات‌ها باید علاوه بر درآمد به مشخصه‌های شخصی نیز مرتبط باشند.
۶. مالیات بر کالا باید تنها بر کالاهای نهایی وضع شود و این نرخ مالیات باید برای تمام کالاها یکسان باشد.
۷. نباید بر درآمد ناشی از سرمایه مالیات وضع شود، حداقل در انتظارات.
۸. در اقتصادهای پویای تصادفی، سیاست مالیاتی بهینه باید پیچیده و کامل باشد.

در این مقاله، مبانی نظریه زیربنای هر درس و میزان سازگاری آن با سیاست مالیاتی عملی مورد بحث قرار می‌گیرد.

به‌عنوان خلاصه‌ای از یافته‌های این پژوهش، می‌توان گفت که تغییرات قابل توجهی در نظریه و شیوه مالیات ستانی در چند دهه گذشته وجود داشته است (هر چند دو رویکرد مورد نظر به هیچ وجه موازی هم نیستند). به‌طور کلی، سیاست مالیاتی در ابعاد محدود پیشنهاد شده توسط نظریه‌ها حرکت کرده است. اگرچه توصیه‌های نظریه‌ها و این ابعاد همیشه قطعی نبوده است. به‌عنوان مثال، در کشورهای عضو OECD^۱، نرخ‌های نهایی بالا کاهش یافته، طرح‌های مالیات نهایی بر درآمد یکنواخت شده و مالیات بر کالاهای تجاری بیشتر یکسان و عموماً بر کالاهای نهایی وضع شده‌اند. به هر حال، روندهای مالیات بر سرمایه سراسر نیست و نرخ‌ها هنوز هم به‌صورت قابل توجهی از سطح صفر توصیه شده در نظریه‌ها بالاتر است. افزون بر این، برخی از توصیه‌های دقیق‌تر نظری مانند مالیات‌هایی که مشخصه‌های شخصی را در نظر می‌گیرند، بررسی دارایی و وابستگی تاریخی، کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. جایی که فاصله زیادی میان نظریه و سیاست وجود دارد، پرسش سخت‌تر این است که آیا سیاست‌گذاران باید در مورد نظریه‌ها بیشتر بیاموزند یا در مورد راه‌های دیگر جایگزین. هر دو مورد بالا پیشینه تاریخی دارد.

۲. نظریه مالیات ستانی بهینه

نظریه استاندارد مالیات ستانی بهینه بیان می‌کند که باید آن سیستم مالیاتی انتخاب شود که تابع رفاه اجتماعی را به همراه مجموعه‌ای از محدودیت‌ها حداکثر کند. متون مربوط به مالیات ستانی بهینه عموماً برنامه‌ریز اجتماعی را به‌عنوان یک حداکثرکننده مطلوبیت^۲ در نظر می‌گیرد که در آن تابع رفاه اجتماعی بر اساس مطلوبیت‌های افراد جامعه است. در عمومی‌ترین تحلیل از این نوع، این متون از یک تابع رفاه جامعه استفاده می‌کند که تابعی غیرخطی از مطلوبیت افراد جامعه است. غیرخطی بودن این تابع به یک برنامه‌ریز اجتماعی که به‌عنوان مثال دستیابی به توزیعی را که بیشتر بر برابری مطلوبیت مبتنی است ترجیح می‌دهد، ممکن می‌سازد. به هر حال، برخی از مطالعات انجام‌شده در این زمینه

1 Organisation for Economic Cooperation and Development

2. Utilitarian

فرض می‌کنند که برنامه‌ریز اجتماعی تنها متوسط مطلوبیت را در نظر می‌گیرند که به معنی یک تابع رفاه اجتماعی است که تابعی خطی از توابع مطلوبیت افراد است. با توجه به اهداف این پژوهش، این تفاوت‌ها اهمیت ثانویه داشته و اگر برنامه‌ریز اجتماعی را یک حداکثرکننده مطلوبیت خطی سنتی در نظر بگیریم، اشتباه نخواهد بود.^۱

برای ساده‌سازی مشکلی که برنامه‌ریز اجتماعی با آن روبه‌رو است، معمولاً فرض می‌شود که تمام افراد جامعه ترجیحات یکسانی دارند (به‌عنوان مثال در مورد تفریح و مصرف). در برخی موارد از این فرض همگنی یک گام جلوتر رفته و فرض می‌شود که اقتصاد شامل افراد کاملاً یکسانی است. هدف برنامه‌ریز اجتماعی انتخاب سیستم مالیاتی است که رفاه اجتماعی مصرف‌کننده نمونه را حداکثر کند، در شرایطی که او می‌داند مصرف‌کننده به انگیزه‌های ایجادشده توسط سیستم مالیاتی پاسخ می‌دهد. در برخی مطالعات انجام شده در خصوص مالیات ستانی، فرض داشتن یک مصرف‌کننده نمونه ممکن است، یک ساده‌سازی مفید باشد. به هر حال، همان‌طور که خواهیم دید، اتخاذ نتایج سیاستی از یک مدل که از مصرف‌کننده نمونه در آن استفاده شده است، می‌تواند در برخی موارد مشکل‌آفرین باشد.

پس از تعیین یک تابع هدف، گام بعدی تعیین محدودیت‌هایی است که برنامه‌ریز اجتماعی در طراحی سیستم مالیاتی با آن روبه‌رو است. در یکی از مطالعات مهم اولیه، رمزی (۱۹۲۷) یک رویکرد پیشنهاد می‌دهد: فرض کنیم برنامه‌ریز باید مقدار مشخصی از درآمد مالیاتی را تنها از طریق مالیات بر کالاهای تجاری افزایش دهد. رمزی نشان داد چنین مالیات‌هایی باید بر اساس نسبت معکوسی از کسش تقاضای هر مصرف‌کننده برای هر کالا وضع شوند، به گونه‌ای که بر کالاهای دارای تقاضای بی‌کسش، مالیات‌های سنگین‌تر وضع شود. پیشنهاد رمزی بر نظریه مالیات ستانی و نیز بر زمینه‌های دیگر مانند قیمت‌گذاری کالاهای عمومی و تنظیم مقررات تأثیر عمیقی گذاشت. به هر حال، از منظر متون مربوط به مالیات ستانی بهینه، که هدف آن تعیین بهترین سیستم مالیاتی است، این امر که

۱. استیگلیتز (۱۹۸۷) به یک دستور کار محدود شده‌تری در خصوص تعیین مالیات ستانی بهینه پرتو اشاره می‌کند که این روش به‌تازگی توسط ورنینگ (۲۰۰۷) استفاده شده است.

برخی از سیستم‌های مالیاتی بر اساس فروزی کنار گذاشته شوند، آشکارا مشکل‌ساز است. در مقابل، می‌توان به برنامه‌ریز اجتماعی این امکان داده شود که تمام چارچوب‌های مالیاتی ممکن، مانند مالیات غیرخطی و وابسته متقابل بر کالاها، مالیات بر درآمد از منابع مختلف و حتی مشخصه‌های شخصی و غیر اقتصادی را مدنظر قرار دهد.

اما اگر برنامه‌ریز اجتماعی در انتخاب یک سیستم مالیاتی اختیار نامحدود داشته باشد، در آن صورت مسأله تعیین سیستم مالیات ستانی بهینه بسیار آسان می‌شود: مالیات بهینه صرفاً یک مالیات یکجاست. به هر حال، اگر اقتصاد بر اساس یک مصرف‌کننده نمونه تعریف شده باشد، آن مصرف‌کننده تمام صورتحساب مالیاتی دولت را به یک صورت یا شکلی دیگر پرداخت می‌کند. در حالت نبود نواقص بازار مانند پیامدهای خارجی پیشین، بهترین راه این است که انتخاب‌های مصرف‌کنندگان به هیچ‌وجه تحت تأثیر قرار نگیرد. در این حالت، مالیات یکجا دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که برنامه‌ریز اجتماعی می‌خواهد.

به چند دلیل در دنیای واقعی به ندرت از مالیات‌های یکجا استفاده می‌شود؛ مهم‌ترین دلیل این است که این نوع مالیات به صورت یکسان بر ثروتمندان و افراد فقیر اعمال شده که سبب می‌شود سهم نسبی افراد فقیر از مالیات بیشتر باشد. هنگامی که مارگارت تاچر در زمان نخست‌وزیری در بریتانیا به صورت موفقیت‌آمیزی مالیات یکجا در سطح محلی را با عنوان «هزینه اجتماعی» در ابتدای سال ۱۹۸۹ وضع کرد، این مالیات کاملاً کم‌طرفدار بود. بر اساس گزارش نیویورک تایمز در سال ۱۹۹۰، عصبانیت فراگیر در خصوص این مالیات اگرچه امنیت فیزیکی خانم تاچر را به خطر نینداخت ولی زندگی سیاسی او را با مخاطره مواجه کرد. البته ممکن است بتوان ثابت کرد که این اظهارنظر آخرین تمجید از فلسفه تأمین مالی مخارج عمومی او باشد که در آن اهداف کارایی و پاسخگویی بر ارزش وضعیت رفاهی جامعه برتری داشت.^۱ این قانون مالیاتی به سرعت لغو شد و دوران نخست‌وزیری تاچر مدت زمان اندکی پس از این قضیه و نه به صورتی اتفاقی، پایان یافت.

1. Passell. (1990).

همان طور که از این قسمت مقاله می‌توان نتیجه گرفت، برنامه‌ریز اجتماعی باید ناهمگنی در توانایی پرداخت مالیات‌دهندگان را درک نماید. اگر برنامه‌ریز اجتماعی بتواند تفاوت‌ها در توانایی ذاتی میان پرداخت‌کنندگان مالیات را مشاهده کند، می‌تواند از مالیات‌های یکجا استفاده کند، مالیات یکجا بر اساس توانایی‌های افراد وضع خواهد شد. این مالیات‌ها نباید به هیچ یک از تصمیمات افراد بستگی داشته باشد، بنابراین، سبب منحرف کردن انگیزه‌ها نمی‌شود، در نتیجه، برنامه‌ریز می‌تواند بدون کاهش کارایی، به هدف مساوات دست یابد.^۱ از آنجا که یک دولت واقعی نمی‌تواند توانایی افراد را به صورت مستقیم مشاهده و اندازه‌گیری نماید، بنابراین، این مدل در ارائه توصیه‌های واقع‌گرایانه و مفید با شکست مواجه خواهد شد.

دومین موج از مدل‌های مالیاتی بهینه را میرلیز (۱۹۷۱) با پیشنهاد راهی برای مدل‌سازی ریاضی مسأله مواجهه یک برنامه‌ریز اجتماعی با ناهمگنی غیرقابل مشاهده در میان پرداخت‌کنندگان مالیات، معرفی کرد. در نسخه ابتدایی مدل، توانایی ذاتی افراد برای کسب درآمد متفاوت است. در این حالت، برنامه‌ریز می‌تواند درآمد افراد را که هم به توانایی و هم به تلاش افراد بستگی دارد، مشاهده کند، ولی نمی‌تواند میزان توانایی و تلاش افراد را به صورت مستقیم مشاهده کند. اگر برنامه‌ریز به منظور مالیات‌گیری از افراد با توانایی بالاتر، بر درآمد افراد مالیات اعمال کند، آنها برای کسب درآمد بیشتر تلاش نخواهند کرد. روش میرلیز با در نظر گرفتن ناهمگنی غیرقابل مشاهده، کاهنده بودن مطلوبیت نهایی مصرف و اثرات انگیزشی، بده-بستان سنتی میان برابری و کارایی را که دولت‌های واقعی با آن روبه‌رو هستند، به صورت ریاضی مدل‌سازی کرده و آن را به رویکرد غالب در میان نظریه‌های مالیاتی تبدیل می‌کند.

۱. در این مورد، سیاست بهینه ممکن است نتایج غیرمنتظره‌ای به بار آورد. به عنوان مثال، با در نظر گرفتن توابع مطلوبیت جمع‌پذیر جانشینی، به محض اعمال سیستم مالیاتی، افراد دارای توانایی بالاتر، عموماً دارای مطلوبیت کمتری در مقایسه با افراد با توانایی کمتر خواهند بود. به دلیل کاهنده بودن مطلوبیت نهایی، برنامه‌ریز اجتماعی، مصرف پرداخت‌کنندگان مالیات دارای توانایی بالاتر و پایین‌تر را برابر می‌کند؛ اما حالت بهینه برای مالیات‌دهندگان با توانایی بالاتر، جایی است که بیشتر کار کرده و کمتر استراحت کنند. در این حالت، برنامه‌ریز اجتماعی از مالیات یک‌جای هدفمند برای باز توزیع تولید ناشی از تلاش اضافه این افراد استفاده می‌کند.

در چارچوب میرلیز، مسأله مالیات بهینه، یک بازی با اطلاعات ناقص^۱ میان مالیات دهندگان و برنامه ریز اجتماعی است. برنامه ریز اجتماعی تمایل دارد که از افراد با توانایی بالاتر مالیات دریافت کرده و به افراد با توانایی کمتر منتقل کند، اما او باید اطمینان حاصل نماید که سیستم مالیاتی وضع شده، سبب نمی شود افراد دارای توانایی بالا در جهت وانمود کردن به داشتن توانایی کمتر، ترغیب شوند. در حقیقت، تحلیل مدرن میرلیز بیشتر بر اساس «اصل آشکارسازی»^۲ است. بر اساس نتایج این بازی سنتی، تخصیص بهینه منابع از طریق اعمال سیاستی به دست خواهد آمد که در آن افراد در پاسخ به انگیزه های ایجاد شده، میزان توانایی خود را داوطلبانه آشکار کنند.^۳ به بیان دیگر، برنامه ریز اجتماعی باید اطمینان حاصل کند که سیستم مالیاتی انگیزه های کافی برای مالیات دهندگان با توانایی بالاتر را فراهم می کند تا تولید خود را در سطوح بالایی که متناظر با توانایی شان است حفظ کنند، حتی اگر برنامه ریز اجتماعی تمایل داشته باشد که به این گروه مالیات های بالاتری تحمیل کند.

قدرت چارچوب ارائه شده توسط میرلیز در این است که به برنامه ریز اجتماعی اجازه می دهد تا تمام سیستم های مالیاتی ممکن را مدنظر قرار دهد؛ ضعف رویکرد میرلیز نیز سطح بالای پیچیدگی آن است. لزوم توجه به این موضوع که محدودیت های اعمال شده با انگیزه ها سازگار باشند (به گونه ای که افراد پس از اعمال این محدودیت ها همانند حالتی که توانایی کمتری دارند، کار نکنند)، مسأله مالیات بهینه را بسیار مشکل تر می کند. از زمان ارائه روش میرلیز پیشرفت های بیشتری با استفاده از این رویکرد صورت گرفته است. می توان راه حل عمومی میرلیز را در تومالا^۴ (۱۹۹۰) سالانیه^۵ (۲۰۰۳) و کاپلا^۶ (۲۰۰۸) مشاهده کرد.

1. Imperfect Information Game

2. Revelation Principle

۳. پژوهش های مربوط به مالیات بهینه که بر اساس روش میرلیز (۱۹۷۱) هستند عموماً از پرداختن به موقعیت های اجتناب می کنند که در آنها اصول آشکارسازی وجود ندارد، مانند زمانی که برنامه ریز اجتماعی نتواند به اجرای یک طرح سیاستی در آینده اقدام نماید.

4. Tuomala

5. Salanie

6. Kaplow

در ادامه این مقاله، بر روی هشت درس مهم پیشنهاد شده توسط نظریه مالیات بهینه تمرکز خواهیم کرد. بسیاری از این درس‌ها برای نخستین بار در کارهای انجام شده در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مشتق شده و بخشی از اهداف این مقاله نیز آن است که اطلاعات خوانندگان درباره مطالعات جدید در این خصوص را که برآمده از این نتایج بوده یا به توصیف آنها پرداخته‌اند، به‌روز رسانی کند. برای هر درس مطالب اصلی را بیان کرده و سپس، با استفاده از داده‌ها، نشان می‌دهیم که آیا سیاست مالیاتی اخیر در جهت‌های توصیه شده حرکت کرده است یا خیر.

۳. درس اول: برنامه نرخ بهینه مالیات نهایی به توزیع توانایی بستگی دارد

تمرکز اصلی پژوهش‌های جدید مربوط به مالیات بهینه، طراحی برنامه نرخ‌های مالیات نهایی بر درآمد نیروی کار است. این موضوع در مرکز نوآوری میرلیز (۱۹۷۱) قرار داشت و به‌عنوان یک موضوع پژوهش با اهمیت باقی ماند (حداقل تا زمان ارائه مطالعات اخیر بر روی مدل‌های پویا که در قسمت‌های بعدی بحث خواهد شد).

در مدل میرلیز تعیین نرخ‌های مالیات نهایی، چالش اصلی در بده-بستان میان کارایی و برابری بوده است. فرض کنید در یک سطح مشخص از درآمد، نرخ مالیات نهایی افزایش یابد. این افزایش مالیات به قیمت کارایی تمام می‌شود، چرا که افرادی را که با تلاش بیشتر آن درآمد را به‌دست می‌آورند، دلسرد می‌کند؛ اما این تغییر مالیات برای افرادی که درآمدهای بالاتری به‌دست می‌آورند، سبب ایجاد انحراف در رفتار نمی‌شود. این امر سبب افزایش نرخ متوسط مالیات این افراد شده، اما نرخ نهایی مالیات آنها را بالا نمی‌برد. از آنجا که این افزایش مالیات، درآمد مالیاتی حاصل از دهک‌های بالای درآمدی را افزایش داده و می‌تواند برای تأمین مالی انتقالات به تمام افراد استفاده شود، بنابراین، می‌تواند به افزایش برابری منجر شود. این عوامل لزوم انجام یک تحلیل هزینه-فایده برای هر پیشنهاد ارائه شده برای جایگزین کردن مجموعه نرخ‌های مالیات نهایی را ارائه می‌دهند. در شرایط یکسان، افزایش نرخ مالیات نهایی، زمانی جذاب‌تر است که افراد کمتری در حاشیه^۱ تحت تأثیر قرار گرفته و افراد بیشتری در نقطه‌ای پایین‌تر از حاشیه تحت تأثیر قرار گیرند. بنابراین، برای ایجاد تعادل مناسب

میان کارایی و برابری، مجموعه نرخ‌های مالیاتی باید بر اساس توزیع توانایی‌های افراد جامعه طراحی شوند.

از آنجا که این درس بسیار وسیع و غیراختصاصی است، نمی‌تواند به سیاستگذاران عملی کمک کند؛ اما این درس پایه و اساس چند درس بعدی را تشکیل می‌دهد.

۴. درس دوم: مالیات نهایی بهینه می‌تواند در درآمدهای بالا کاهش یابد

نرخ‌های مالیات نهایی برای کارگران با درآمد بالا باید به چه میزان باشد؟ به دلیل تنوع گسترده در نرخ‌های نهایی بالا در طول زمان و در کشورهای مختلف، عدم اطمینان یا حداقل نوسان قابل توجهی در پاسخ سیاست‌گذاران به این پرسش وجود دارد. پیش از به‌کارگیری داده‌ها، پاسخ را از دید نظریه مالیات بهینه بررسی می‌کنیم.

۴-۱. نظریه

یک نتیجه اولیه شناخته‌شده از مدل میرلیز (۱۹۷۱) بهینه بودن نرخ مالیات نهایی صفر برای فرد با بالاترین درآمد است. مطالعات اخیر ارتباط (دلالت) عملی این یافته را تضعیف کرده، ولی ممکن است هنوز هم دلایل مهمی برای مالیات ستانی از افراد با درآمد بالا در پس آن وجود داشته باشد.

بحث اصلی میرلیز به صورت زیر است: فرض کنید یک نرخ مالیات نهایی مثبت بر درآمد فرد با بالاترین درآمد در اقتصاد وضع شده و فرض کنید درآمد این فرد برابر با y است. این نرخ مالیات نهایی مثبت اثری مایوس‌کننده بر تلاش این فرد داشته‌است، بنابراین، هزینه کارایی دارد. اگر نرخ مالیات نهایی برای همان فرد درآمدهای فراتر از y به صفر کاهش یابد، در آن صورت همان میزان درآمد مالیاتی گردآوری شده و هزینه‌های کارایی نیز وجود نخواهد داشت. بنابراین، دریافت مالیات نهایی مثبت از فرد با بالاترین درآمد نمی‌تواند بهینه باشد.

این نتیجه که «جالب توجه و بحث برانگیز»^۱ خوانده شده است، بیشتر به‌عنوان موضوعی که دلالت عملی محدودی دارد، کم اهمیت شمرده شده است. می‌توان تأکید کرد که این نتیجه تنها برای فردی است که بالاترین درآمد در جامعه را داشته و ممکن است این قضیه فقط یک کنجکاو نظری

1. Tuomala. (1990).

باشد تا یک مسأله واقعی و عملی. پتانسیل توزیع مجدد درآمد فرد با بالاترین درآمد به کل افراد جامعه، ممکن است نرخ‌های نهایی بالا برای دومین فرد با درآمد بالا و مالیات‌دهندگان دیگر با توانایی بالا را توجیه کند. اینکه این موضوع آیا به شکل انتهای نیمه بالایی تابع توزیع توانایی‌ها بستگی دارد یا خیر. افزون بر این، مشخص نیست که «فرد با بالاترین درآمد» اصلاً وجود داشته باشد. به‌عنوان مثال، سائز (۲۰۰۱) بیان می‌کند که در مسأله نرخ مالیات بهینه افراد با درآمد بالا، توابع توزیع نامحدود بیشتر از توزیع‌های محدود مورد توجه قرار دارند. بدون یک فرد با بالاترین درآمد، فلسفه نرخ نهایی مالیات صفر برای فرد با بالاترین درآمد کاربردی نخواهد بود و نرخ‌های نهایی برای درآمدهای نزدیک به انتهای بالایی توزیع درآمدی ممکن است مثبت و حتی بزرگ نیز باشند.

به غیر از این موارد، بر اساس مفهوم اصلی این نتیجه (نرخ مالیات صفر برای فرد با بالاترین درآمد)، می‌توان گفت که یک وظیفه اصلی برای تحلیل سیاست تعیین شکل دنباله بالایی توزیع توانایی است. در شبیه‌سازی‌های عددی اولیه انجام‌شده بر اساس مدل میرلیز، تومالا (۱۹۹۰) دریافت که «می‌توان دید که در تمام موارد گزارش‌شده با افزایش درآمد، نرخ مالیات نهایی کاهش می‌یابد مگر در سطوح دهک‌های پایین درآمدی». در شبیه‌سازی‌های تومالا هزینه‌های کارایی توزیع مجدد برای بیشتر دنباله بالایی توزیع درآمدی بالا بود که این موضوع کاهش نرخ‌ها برای دامنه وسیعی از افراد با درآمد بالا را توجیه می‌کند. این نتایج بیان می‌کند نرخ صفر مالیاتی برای فرد با بالاترین درآمد، در حالت حدی یک نمود آموزنده، هرچند تندرانه، از قدرت اثرات انگیزش برای مقابله با انگیزه‌های توزیع مجدد در هنگام تعیین نرخ‌های نهایی برای افراد با درآمد بالاتر است. در مقابل، سائز^۱ (۲۰۰۱) یک شبیه‌سازی عددی را بر اساس کار دیاموند^۲ (۱۹۹۸) انجام داده است و برخلاف یافته‌های پیشین به این نتیجه می‌رسد که باید نرخ‌های نهایی برای افراد با درآمد متوسط و بالا افزایش یابد و این نرخ برای افراد با درآمد بالا نباید کمتر از ۵۰ درصد بوده و حتی می‌تواند به ۸۰ درصد هم برسد. به نظر می‌رسد اختلاف اولیه میان این یافته‌ها در فروض زیربنایی مربوط به شکل توزیع توانایی‌ها باشد. تومالا

1. Saez. (2001).

2. Diamond

یک توزیع لگاریتمی نرمال^۱ را در نظر گرفته بود، در حالی که دیاموند و سائز بیان کردند که بهتر است دنباله راست توزیع از نوع توزیع پارتو^۲ باشد که در مقادیر بالا نسبت به توزیع لگاریتمی نرمال ضخیم تر است.

برآورد توزیع توانایی‌ها یک کار بسیار پرمخاطره است. به‌عنوان مثال، سائز توزیع توانایی‌ها را از توزیع مشاهده‌شده درآمد به‌دست آورد، که این کار نیازمند در نظرگرفتن فروضی در خصوص بسیاری از موضوع‌های مهم در متون مالیات بهینه است. روشن نیست که تا چه حد می‌توانیم بر درستی این روش تکیه کنیم.

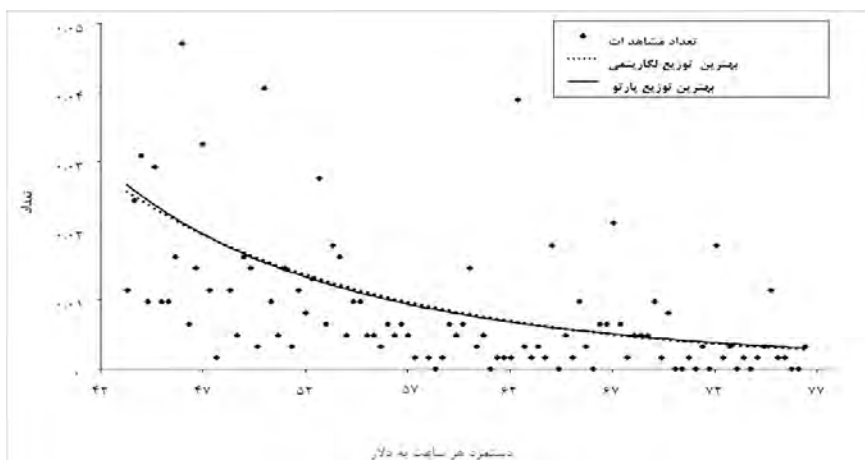
یک رویکرد جایگزین، استفاده از دستمزدها به‌عنوان نماینده توانایی است. به هر حال، دستمزدهای ساعتی یک مفهوم ساده برای افراد موجود در بالای توزیع درآمدی نیست، چرا که برای این افراد ممکن است درآمد کار و سرمایه در هم تنیده شده باشد و داده‌های مربوط به ساعات کار چندان قابل اتکا نباشد. افزون بر این، اطلاعات مربوط به دستمزد نیز پاسخ شفاف‌تری به ما نمی‌دهد. شکل ۱ با استفاده از داده‌های طرح سرشماری جمعیت فعلی^۳ (CPS)، توزیع دستمزد افرادی را که بیش از ۴۳ دلار در ساعت (تقریباً برابر با درآمد سالانه ۱۰۰ هزار دلار) و کمتر از ۲۰۰ هزار دلار (به منظور حذف اثرات افراد با درآمد بالا) درآمد دارند، نشان می‌دهد. همچنین، دو توزیع پارامتری لگاریتمی نرمال و پارتو بر این داده‌ها برازش شده است. همان‌طور که در شکل مشاهده می‌شود، توزیع‌های پارتو و لگاریتمی نرمال را در این دامنه از درآمدها نمی‌توان به‌صورت دیداری از هم تفکیک کرد. داده‌های CPS در خصوص دستمزد افراد در ایالات متحده آمریکا در دامنه بالای سطح درآمدی نشان داده شده در شکل ۱ برای عموم در دسترس نبوده و محرمانه است.

1. Lognormal

2. Pareto Distribution

3. Current Population Survey

شکل ۱. دنباله سمت راست توزیع درآمد ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۳



توضیح: اطلاعات بر اساس نظرسنجی بر مبنای جمعیت فعلی در ماه مارس است. شواهد تجربی در هر سطح از دستمزد نشان‌دهنده تمام شواهدی است که با آن دستمزد آغاز شده است. تعداد مشاهدات را در دو دستمزد ۴۸ و ۵۸ دلار که عدد گرد شده بر مبنای گزارش سالانه، ۱۰۰ هزار و ۱۲۰ هزار دلار گزارش سالانه درآمد بر مبنای ۴۰ ساعت کارکرد در هفته است. تمام سری‌ها نرمال شده و مجموع مشاهدات ۱ است.

حتی اگر شکل توزیع توانایی هم معلوم بود، عدم اطمینان‌های دیگری نیز باقی می‌ماند. به‌عنوان مثال، اینکه کدام تابع رفاه اجتماعی مناسب استفاده شود (و به‌طور خاص اینکه باید به چه میزان به نابرابری توجه کرد) یک پرسش هنجاری^۱ است که نمی‌توان بر اساس داده‌ها به آن پاسخ داد. افزون بر این، مشخصه‌های تابع توزیع توانایی افراد می‌تواند الگوی نرخ‌های بهینه مالیات بر درآمد را تحت تأثیر قرار دهد. داهان^۲ و استراژینسکی^۳ (۲۰۰۰) اهمیت اثرات درآمدی (به‌صورت معادل، کاهش مطلوبیت نهایی مصرف) را برای الگوی نرخ‌های مالیات نهایی مطالعه کردند. آنها نشان دادند توابع مطلوبیت مقعر سبب کاهش نرخ‌های مالیات بهینه در درآمدهای بالا شده و نرخ‌های مالیات نهایی حتی ممکن است برای توابع توزیع پارتو از دستمزدها هم کاهش‌ی باشد. سندمو^۴ (۱۹۹۳)، جاد^۵ و سو^۶

1. Normative
2. Dahan
3. Strawczynski
4. Sandmo
5. Judd
6. Su

(۲۰۰۶) و کاپلا (۲۰۰۸) و وینزیلر^۱ (۲۰۰۹) مفاهیم ناهمگنی میان افراد مختلف در مواردی غیر از توانایی مانند ترجیحات میان مصرف و درآمد را مطالعه کردند. آنها دریافتند افزایش ابعاد ناهمگنی سبب کاهش در میزان بازتوزیع بهینه می‌شود. سرانجام باید گفت که کشش‌های مربوطه در نرخ مالیات بهینه بسیار مؤثرند. در حالی که شبیه‌سازی‌های مالیات بهینه عموماً یک کشش یکسان را در میان افراد در نظر می‌گیرند، فلدستین (۱۹۹۵) کشش درآمد مشمول مالیات بالایی را نسبت به نرخ‌های مالیات در میان افراد با درآمد بالا برآورد کرد. گرابر و سائز (۲۰۰۲) کشش‌های پایین‌تری را برآورد کردند، اما نتایج برآوردهای آنها هم از این فرضیه پشتیبانی می‌کند که با افزایش درآمد، کشش نیز افزایش می‌یابد. اگر کارگران با درآمد بالا نسبت به کاهش درآمد مشمول مالیات‌شان در نرخ‌های مالیات بالاتر کشش‌پذیر باشند، این امر به معنی کاهش نرخ مالیات نهایی بهینه بر افراد با درآمد بالاتر بوده و بقیه موارد ثابت است؛ اما همانند توزیع توانایی‌ها و نیز تابع رفاه اجتماعی در اینجا نیز اختلافات زیادی در خصوص الگوی مناسب کشش‌ها در درآمدهای مختلف وجود دارد.

تمام این موارد، سبب می‌شود مشاور سیاست مالیاتی در وضعیت دشواری قرار گیرد. مطالعات اولیه پس از میرلیز (۱۹۷۱) که یک شکل خاص را برای توزیع توانایی‌ها، توابع رفاه اجتماعی و مطلوبیت‌های افراد جامعه و یک الگو از کشش‌های عرضه نیروی کار فرض می‌کردند، سبب می‌شد نتایج روشن اما غیرمنتظره کاهش نرخ‌های مالیات نهایی در افراد قسمت بالای توزیع درآمدی را به دست دهد. برخی از کارهای اخیر نیز نتایجی کاملاً متفاوت با نتایج یادشده را به دست دادند که بیشتر با سیاست‌های موجود سازگارند، اما بسیاری از فروض کلیدی آنها جای بحث فراوانی دارند.

۴-۲. اعمال و به‌کارگیری

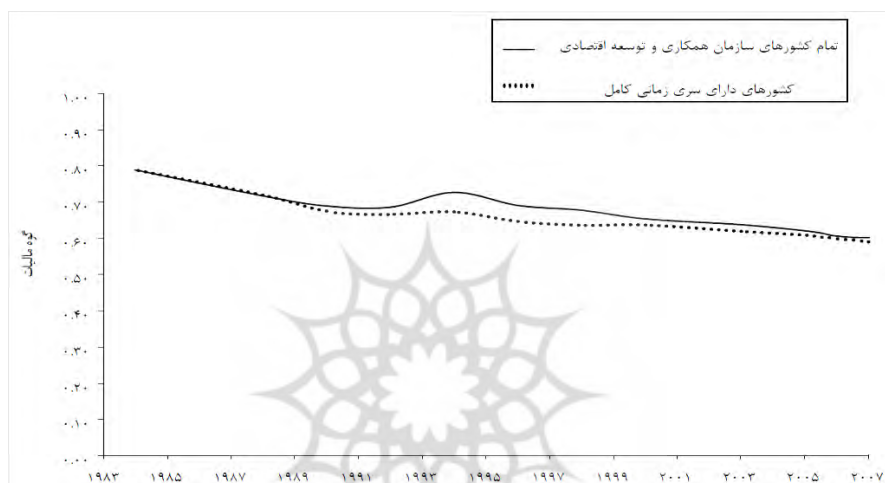
به‌رغم ابهام موجود در نظریه اقتصادی، سیاست عمومی در سه دهه اخیر، به تدریج به سمت نرخ‌های مالیات نهایی پایین‌تر برای افراد با درآمد بالاتر حرکت کرده است. شکل ۲ بالاترین گویه مالیاتی^۲ نهایی را که ترکیبی از نرخ مالیات بر درآمد نهایی بالا با نرخ مالیات بر ارزش افزوده (یا مالیات عمومی بر فروش) است برای کشورهای عضو OECD از سال ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۷ نشان می‌دهد. میانگین گویه مالیاتی نهایی بالا در کشورهای عضو OECD در این دوره به تدریج از نزدیک ۸۰ درصد به کمی بیش از ۶۰

1. Weinzierl

2. Tax Wedge

درصد کاهش یافته است. بیشتر این کاهش به دلیل کاهش نرخ‌های مالیات بر درآمد نهایی بالای اعمال شده توسط دولت مرکزی صورت گرفته که در این دوره بیش از ۵۰ درصد کاهش یافته است. در این دوره، نرخ‌های مالیات بر حقوق و دستمزد مربوط به دولت‌های محلی و ایالتی اساساً ثابت مانده، در حالی که مالیات بر ارزش افزوده و مالیات عمومی بر فروش تا حدودی افزایش یافته‌اند.

شکل ۲. بالاترین گویه مالیاتی نهایی برای کشورهای عضو OECD در دوره ۲۰۰۷-۱۹۸۳



گویه مالیات ترکیبی از نرخ مالیات نهایی بر بالاترین درآمد (MTR) و مالیات بر ارزش افزوده (VAT) است.

$$\text{Wedge} = 1 - (1 - \text{MTR}) / (1 + \text{VAT})$$

توضیح: این شکل نشان‌دهنده میانگین غیروزنی تمام ۳۰ کشور عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و ۱۶ کشور با سری کامل است. گویه شامل مالیات بر درآمد مرکزی و شبه مرکزی و مالیات بر حقوق و دستمزد است.

به هر حال، نرخ‌های نهایی بسیار بالای نشان داده شده در شکل ۲، ممکن است گمراه‌کننده باشند، چرا که اطلاعاتی در خصوص دامنه درآمدی را که در آن این نرخ‌ها اعمال شده‌اند، به‌دست نمی‌دهد. به‌عنوان مثال، بالاترین نرخ نهایی در بریتانیا در سال ۲۰۰۶ به کارگری اعمال شده است که درآمدش برابر با ۱۳۴ درصد از میانگین درآمد کارگران بوده، در حالی که این میزان در ایالات متحده آمریکا ۶۵۳ درصد بوده است. اگر حداقل درآمدی که بالاترین نرخ‌ها به آنها اعمال می‌شود، در طول زمان کاهش یابد، دامنه وسیع‌تری از کارگران با درآمد بالا با نرخ مالیات بالا روبه‌رو خواهند شد. برای در نظر گرفتن این امکان،

جدول ۱، رویکرد جایگزین را در نظر می‌گیرد. این جدول نرخ مالیات اعمال شده بر درآمد برابر ۲۵۰ درصد میانگین درآمد کارگران در هر یک از کشورهای عضو OECD را نشان می‌دهد که داده‌های آنها به‌سادگی در ابتدا و انتهای دوره مورد نظر در شکل ۲ (یعنی از ۸۲-۱۹۸۱ و ۲۰۰۶-۲۰۰۵)^۱ در دسترس است.

جدول ۱. نرخ های مالیات نهایی بر درآمدها

نرخ مالیات نهایی بر ۲۵۰ درصد از دریافتی کارکنان			
کشورها	۱۹۸۱-۱۹۸۲	۲۰۰۶-۲۰۰۵	تغییرات
استرالیا	۵۳	۴۷	-۶
اتریش	۵۵	۵۰	-۵
بلژیک	۵۵	۵۰	-۵
کانادا	۳۱	۲۶	-۵
دانمارک	۳۹/۸	۲۶/۵	-۱۳/۳
فرانسه	۶۲/۵	۴۸/۱	-۱۴/۴
یونان	۳۸	۴۰	۲
ایتالیا	۳۷	۳۹	۲
هلند	۶۴/۴	۵۲	-۱۲/۴
نروژ	۳۸	۲۳/۸	-۱۴/۲
اسپانیا	۲۵/۳	۲۹/۲	۳/۸
سوئد	۵۸	۲۵	-۳۳
انگلستان	۴۲/۵	۴۰	-۲/۵
آمریکا	۵۰	۲۸	-۲۲

توضیح: مالیات بر درآمد دولت مرکزی بدون مالیات بر حقوق و دستمزد.

نرخ مالیات نهایی بر افراد با درآمد بالا در ۱۱ کشور از ۱۴ کشور کاهش یافته و افزایش نرخ در چند کشوری که با افزایش نرخ روبه‌رو بوده‌اند، بسیار ملایم بوده است. به‌طور متوسط، نرخ مالیات نهایی در این سطح بالا از درآمد در کشورهای عضو OECD در ۲۵ سال اخیر حدود ۱۱ درصد کاهش یافته است.

۱. پایگاه داده مربوط به مالیات کشورهای عضو OECD گسترده‌ترین و سازگارترین مجموعه داده در خصوص مالیات بر درآمد در کشورهای توسعه یافته است.

۵. درس سوم: مالیات ثابت، به همراه پرداخت انتقالی یک‌جای فراگیر می‌تواند به حالت بهینه نزدیک باشد

همان‌طور که پیشتر بحث شد، شکل توزیع توانایی، یک عامل تعیین‌کننده کلیدی در برنامه مالیاتی بهینه است. شکل‌های (توزیع توانایی) در نظر گرفته شده در مطالعات اولیه در خصوص مالیات ستانی بهینه نرخ‌های مالیات بهینه نسبتاً ثابتی را به دست می‌دادند. در واقع، میرلیز (۱۹۷۱) بیان می‌کند: «شاید مهم‌ترین ویژگی نتایج به دست آمده، نزدیکی برنامه‌های مالیاتی به حالت خطی باشد». با در نظر گرفتن این خطی بودن، میرلیز -و مقالات پس از او- سیستم مالیاتی را پیشنهاد می‌دهند که در آن بر هر سطح درآمدی یک نرخ مالیات نهایی یکسان اعمال شود. معمولاً سیستم بهینه ترکیبی از نرخ مالیات نهایی ثابت و یک پرداخت یک‌جا به تمام افراد را شامل می‌شود، بنابراین، متوسط نرخ‌های مالیات با افزایش درآمد افزایش می‌یابد، حتی با وجود اینکه نرخ مالیات نهایی افزایش پیدا نکند. در اینجا مباحث در خصوص این یافته را بررسی می‌کنیم.

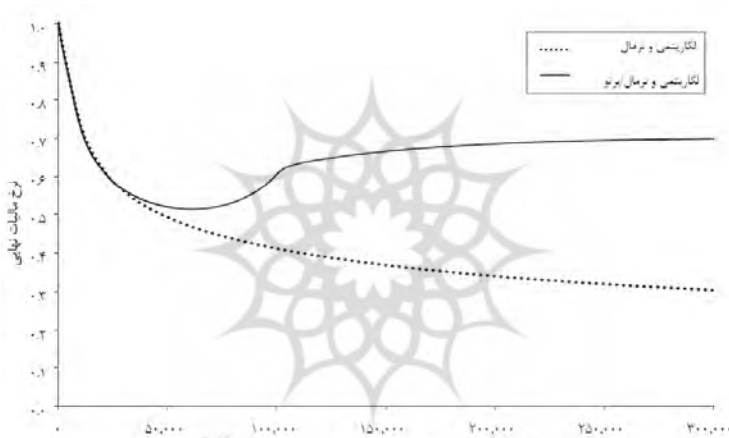
۵-۱. نظریه

این ادعا که برنامه مالیات نهایی بهینه، عموماً ثابت است، در چهار دهه از زمان مقاله میرلیز (۱۹۷۱) به چالش کشیده شده است. برجسته‌ترین آنها سائز (۲۰۰۱) است که دریافت نرخ‌های مالیات بهینه به صورت تدریجی از درآمدهای حدود ۵۰ هزار دلار تا حدود ۲۰۰ هزار دلار افزایش می‌یابد. البته برنامه مالیاتی بهینه به فروض مربوط به ورودی‌های بحث‌شده در درس پیشین یعنی شکل توزیع توانایی‌ها، تابع رفاه اجتماعی و کشش‌های عرضه نیروی کار حساس است. هیچ یک از این سه عنصر مسأله را نمی‌توان به سادگی نادیده گرفت.

در این مقاله از یک شبیه‌سازی سیاستی، برای تشریح حساسیت نتایج مربوط به مالیات بهینه، به شکل تابع توزیع توانایی استفاده کرده‌ایم. نقطه شروع، توزیع دستمزد تجربی از $MORG^1$ از CPS

سال ۲۰۰۷ است.^۱ در این قسمت، دو توزیع پارامتری را در نظر گرفته‌ایم: یک توزیع لگاریتمی نرمال که همان‌گونه که در کار تومالا (۱۹۹۰) توصیف شد، به‌طور متعارف برای توصیف توزیع توانایی‌ها به کار برده می‌شود و همانند کار سائز (۲۰۰۱) یک ترکیب از توزیع لگاریتمی نرمال تا دستمزدهای حدود ۴۳ دلار در ساعت و توزیع پارتو برای دستمزدهای بالاتر. تفاوت دو توزیع پارامتری به کار برده شده بیشتر در انتهای دنباله سمت راست بوده و تفاوت‌های آنها در دامنه دستمزدهای در دسترس در داده‌ها تقریباً غیرقابل تشخیص از هم هستند.

شکل ۳. شبیه‌سازی مالیات نهایی بهینه



توضیح: این شکل نشان‌دهنده دو توزیع مربوط به توانایی است. اولی لگاریتمی نرمال و دومی لگاریتمی نرمال تا ۴۳ دلار در هر ساعت و پس از آن پارتو است.

۲. برای داده‌های تجربی در خصوص توزیع دستمزد، که در بخش بعدی به خوبی از آن استفاده می‌کنیم، داده‌های CPS Merged Outgoins Rotation Groups (MORG) بهتر از نمونه March است. بنابراین، در مقاله از MORG استفاده کرده‌ایم، مگر زمانی که تمرکز ما بر روی نرخ‌های نهایی اعمال شده بر افراد با درآمد بالا بوده است که در آن شرایط نمونه March داده‌های بهتری دارد.

شکل ۳، برنامه‌های مالیات نهایی بهینه را برای هر یک از این دو توزیع پارامتری تا سطح درآمدی ۳۰۰ هزار دلار نشان می‌دهد.^۱ در حالت لگاریتمی نرمال، نرخ‌های نهایی به تدریج در طی توزیع درآمدی کاهش می‌یابند. برای حالت پارتو-لگاریتمی نرمال، از حدود ۵۰ هزار دلار افزایش می‌یابند که با نتایج سائز مطابقت دارد. برای درک این الگوها، یادآوری می‌شود که توزیع پارتو در سطوح توانایی بالا از توزیع لگاریتمی نرمال ضخیم‌تر است. در حالت وجود تعداد بیشتری از کارگران در بالای یک سطح معین از توانایی، اعمال یک نرخ مالیات نهایی بالاتر در آن سطح از درآمد جذاب‌تر خواهد بود؛ چرا که این مالیات به‌عنوان یک مالیات مادون نهایی^۲ بر افراد با درآمد بالا عمل کرده و سیاست‌گذاران را به توزیع مجدد قادر می‌کند.

این دو برنامه نشان می‌دهند برنامه مالیات نهایی ثابت در صورتی بهینه است که توزیع دستمزدها میان این دو توزیع پارامتری قرار داشته باشد. در حقیقت، یک توزیع دستمزد را محاسبه کرده‌ایم که نرخ‌های مالیات نهایی بهینه را بین ۴۸ و ۵۰ درصد برای تمام افراد به غیر از کارگران با کمترین (و بیشترین) مهارت و کسانی که میان توزیع‌های لگاریتمی نرمال و پارتو-لگاریتمی نرمال قرار دارند، به غیر از سطوح درآمدی پایین - که تعداد کمتری از آنها ناتوان و تعداد بیشتری نیز کارگران غیرماهر بوده و به گونه‌ای که در شکل نشان داده شده است، نیازمند اعمال نرخ‌های مالیات کمتر هستند - و تعداد کمی از سطوح دستمزدی متوسط - که اندکی از دو توزیع یادشده تجاوز می‌کند - را به دست می‌دهد. این سیاست مالیات بهینه تقریباً ثابت، یک پرداخت انتقالی به کارگر با کمترین توانایی را تا سطح درآمدی اندکی بالاتر از ۶۰ درصد متوسط درآمد به ازای هر کارگر در اقتصاد فراهم می‌آورد.

۱. از یک توزیع دو پارامتری پارتو استفاده می‌کنیم. مقدار پیشنهادی سائز (۲۰۰۱) برای توزیع دستمزد بالا ۹۵ درصد بود. این توزیع را با توزیع لگاریتمی برای دستمزدهای کم ادغام می‌کنیم. برای محاسبه نرخ مالیات بهینه، توزیع دستمزد پارامتریک را از دنباله راست گسترش داده و فرض می‌کنیم مطلوبیت به مصرف و استراحت تفکیک می‌شود، نشان‌دهنده ثبات نسبی ریسک‌گریزی در مصرف با ضریب ریسک‌گریزی ۱/۵ و نسبت به کار بی‌کشش و باکشش عرضه نیروی کاری برابر ۰/۵ است. فرض می‌کنیم که ۵ درصد از کارگران ناتوان هستند که تقریباً مطابق با داده‌های بیمه اجتماعی است.

2 Inframarginal Tax

شاید یک نتیجه غیرمعمول برآمده از این نوع شبیه‌سازی‌ها این باشد که باید مالیات‌های نهایی در نرخ‌های دستمزد پایین، نسبت به بقیه توزیع، در سطح بالاتری قرار گیرند. دلیل این نتیجه‌گیری این است که اعمال نرخ‌های نهایی بالا به افراد با درآمد کم، امکان پرداخت انتقالی یک‌جای بزرگ به افراد با کمترین سطوح توانایی را بدون ترغیب کردن کارگران با توانایی بالاتر به انجام کار کمتر و اعتراض کردن به آن پرداخت انتقالی، فراهم می‌آورد. برای کارگران با توانایی بالاتر، خالص ارزش درآمد نهایی، در درآمدهای پایین، بسیار بالاست، بنابراین، با وجود این بازتوزیع سخاوتمندانه به افراد با توانایی پایین، از استراحت کردن بیشتر باز خواهند ماند.

نتیجه این درس، این است که ارائه پیشنهادهایی برای اعمال یک مالیات ثابت از دیدگاه مدل‌هایی از نوع مدل میرلز، به‌طور ذاتی غیرمنطقی نیست. این حکم تا حدودی به دلیل نبود اطمینان گسترده‌ای است که انتخاب برنامه مالیاتی نهایی بهینه را سخت می‌کند؛ اما این موضوع همچنین، به دلیل شواهد پیشنهادی است که شبیه‌سازی‌ها، برنامه مالیاتی بهینه را هم از دید نرخ‌های مالیات و هم اثرات رفاهی یک سیستم نزدیک به یک برنامه مالیات نهایی ثابت محاسبه کرده‌اند. اگر یک برنامه مالیات نهایی ثابت، مزایایی خارج از مدل مانند سادگی اجرا، قابلیت اعمال و شفافیت داشته باشد، حمایت از آن افزایش می‌یابد.

۵-۲. اعمال و به‌کارگیری

به نظر می‌رسد از آنجا که متون مربوط به مالیات بهینه به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که یک سیاست مالیاتی بهینه به چه میزان از یک سیستم مالیاتی ثابت دور است، سیاست‌گذاران به این نتیجه رسیده‌اند که یک سیستم ثابت‌تر، یک سیستم بهتر است.

به منظور اندازه‌گیری و تعیین میزان ثابت‌بودن طرح‌های مالیات نهایی، شیب نرخ‌های مالیات نهایی قانونی در کشورهای عضو OECD را از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۶ بررسی کرده‌ایم. ابتدا نرخ مالیات نهایی وضع‌شده برای افرادی که درآمد آنها ۶۷، ۱۰۰، ۱۵۰ و ۲۵۰ درصد از درآمد متوسط کارمندان در هر کشور است و سپس، گستره‌های نرخ‌های نهایی را میان آن سطح‌های درآمدی در هر سال محاسبه کرده‌ایم. به‌عنوان مثال، گستره ۶۷-۲۵۰ برابر است با نرخ مالیات نهایی وضع‌شده بر فردی که

۲۵۰ درصد از درآمد متوسط کارمندان را به دست می‌آورد منهای نرخ نهایی مالیات وضع شده بر کسی که ۶۷ درصد از میانگین را به دست می‌آورد. این گستره‌ها معیارهایی از شیب‌های برنامه مالیاتی هستند.

جدول ۲. گستره ۲۵۰-۶۷ به عنوان معیاری از ثابت سازی

کشورها	۱۹۸۱-۱۹۸۲	۲۰۰۵-۲۰۰۶	تغییرات
استرالیا	۲۱/۷	۱۷	-۴/۷
اتریش	۲۲	۱۱/۷	-۱۰/۳
بلژیک	۱۳/۹	۵	-۸/۹
کانادا	۱۲	۱۰/۹	-۱/۱
دانمارک	۲۵/۳	۲۱	-۴/۳
فرانسه	۲۲/۵	۱۵/۳	-۷/۲
یونان	۲۵/۵	۳۲/۵	۷
ایتالیا	۱۳/۵	۱۶	۲/۵
هلند	۳۲	۴۲/۵	۱۰/۵
نروژ	۳۲	۱۲	-۲۰
اسپانیا	۸/۲	۱۳/۳	۵/۱
سوئد	۴۴	۲۵	-۱۹
انگلستان	۱۲/۵	۱۸	۵/۵
آمریکا	۲۷/۶	۱۳	-۱۴/۶
تمام کشورها			-۴/۳

توضیح: گستره ۲۵۰-۶۷ نرخ مالیات نهایی در ۲۵۰ درصد میانگین پرداخت به کارکنان منهای مالیات نهایی در ۶۷ درصد.

جدول ۲ نشان می‌دهد که چگونه گستره ۲۵۰-۶۷ در سه دهه اخیر تغییر پیدا کرده است. ۹ کشور از ۱۴ کشوری که اطلاعات آنها موجود بود، به سمت نرخ‌های ثابت‌تر حرکت کرده‌اند و متوسط کاهش در گستره ۲۵۰-۶۷ در بین ۱۴ کشور برابر با ۴/۳ درصد بوده است. الگوی مشابهی برای گستره ۱۵۰-۱۰۰ وجود دارد که در آن به‌طور میانگین ۳ درصد از این گستره برای کشورهای عضو OECD در این دوره زمانی کاهش یافته است. مالیات ثابت به یک حالت معمول در میان

کشورهای عضو OECD تبدیل نشده است، اما بسیاری از این کشورها سیستم مالیاتی خود را به آن سمت تغییر داده‌اند.

۶. درس چهارم: دامنه بهینه توزیع مجدد با افزایش نابرابری در دستمزدها افزایش می‌یابد
 نابرابری اقتصادی در سال‌های اخیر به میزان قابل توجهی به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا افزایش یافته است. از دید نظریه مالیات ستانی بهینه، می‌توان گفت که این تغییر را می‌توان به معنی گسترده‌تر شدن توزیع توانایی‌ها دانست (اقتصاددانان کار ممکن است بگویند چیزی که تغییر کرده است، بازدهی اقتصادی توانایی است و نه توزیع استعداد ذاتی، اما تشخیص این امر در موضوع مورد بحث اهمیت ندارد). این واقعیت یک پرسش روشن را مطرح می‌کند: بر اساس نظریه مالیات بهینه، یک برنامه‌ریز اجتماعی باید چگونه به چنین تغییری در محیط اقتصادی پاسخ دهد؟

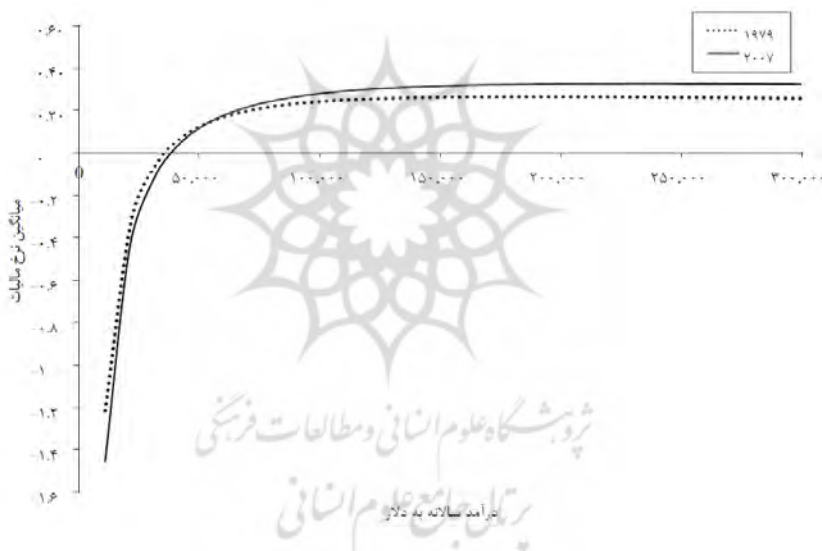
۶-۱. نظریه

میرلیز (۱۹۷۱) بیان می‌کند نابرابری بیشتر در توانایی سبب می‌شود که سیاست مالیاتی بهینه سیاستی مبتنی بر بازتوزیع بیشتر باشد. وی پیشنهاد می‌دهد که عموماً باید نرخ‌های مالیات در جوامع نابرابرتر بیشتر باشد و اینکه تعداد کمتری از افراد نیاز به انجام کار داشته باشند. در این شرایط، افراد با توانایی کمتر از استراحت کردن و دریافت پرداخت انتقالی یک‌جا برای انجام مصرف‌شان لذت خواهند برد.

برای توضیح این درس، یک سیاست مالیاتی بهینه را با استفاده از تغییرات مشاهده شده در توزیع دستمزد ایالات متحده آمریکا شبیه‌سازی کرده‌ایم. این شبیه‌سازی را با دریافت داده‌ها از MORG مربوط به CPS برای سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۷ شروع کردیم؛ سپس، بهترین توزیع لگاریتمی نرمال را که با داده‌ها سازگار باشد، برای تقریب این دستمزدها محاسبه کرده‌ایم (نتایج مشابه برای توزیع دستمزدهای ترکیبی لگاریتمی نرمال و پارتو به‌دست آمد). همان‌طور که می‌توان انتظار داشت، این توزیع ۳۰ سال گذشته را در برمی‌گرفت و دنباله‌های ضخیم‌تر و حجم کمتری از دستمزدهای میانگین دارد. این توزیع را به‌عنوان جایگزین توانایی در نظر گرفتیم، سپس، مالیات‌های بهینه مناسب

را شبیه‌سازی کردیم. شکل ۴ برنامه مالیاتی متوسط بهینه شبیه‌سازی شده توسط این دو توزیع درآمد را نشان می‌دهد. مطابق انتظار، نرخ‌های مالیات متوسط بهینه برای افراد با درآمد بالاتر افزایش یافت. افزون بر این، پرداخت‌های انتقالی به افراد با مهارت کمتر افزایش یافت که به‌صورت تفاوت در نقاط سمت چپ دو طرح مالیاتی قابل مشاهده است. در یک مدل مالیاتی بهینه، پتانسیل افزایش درآمد در بالاترین قسمت توزیع، امکان بازتوزیع به سمت افراد با مهارت کمتر را فراهم می‌آورد، به‌گونه‌ای که افزایش در نابرابری درآمد به معنای همان افزایش در نابرابری درآمد قابل تصرف نخواهد بود.

شکل ۴. نرخ‌های مالیات میانگین بهینه در سال‌های ۱۹۷۹ و ۲۰۰۷



توضیح: این شکل نشان می‌دهد برنامه مالیاتی بهینه‌شده از دو توزیع دستمزد استفاده کرده و از دستمزد به‌عنوان یک جانشین برای توانایی استفاده می‌کند. توزیع‌های دستمزد بهترین برآورد لگاریتمی از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۷ آمریکا است. توزیع‌های دستمزد به ترتیب از ادغام جمعیت فعلی با گروه‌های جابه‌جا شده به‌دست آمده است.

۶-۲. اعمال و به‌کارگیری

برای آزمون اینکه آیا سیاست اتخاذ شده مطابق با پیش‌بینی مدل‌های مالیات بهینه به سطوح نابرابری پاسخ می‌دهد یا خیر، از داده‌های نابرابری درآمد مطالعه درآمدی کشور لوکزامبورگ^۱ و داده‌های مربوط به سهم مخارج اجتماعی از تولید ناخالص داخلی (GDP) برای کشورهای عضو OECD به‌عنوان یک معیار پر کاربرد از بازتوزیع درآمد استفاده کرده‌ایم. اگر مدل مالیات بهینه با اولویت‌های سیاست‌گذاران سازگار باشد، باید انتظار داشت که سیاست اتخاذ شده به نحوی عمل کند که با افزایش نابرابری درآمد، سهم هزینه‌های اجتماعی از GDP را افزایش دهد.

جدول ۳، داده‌های مرتبط را برای ۱۱ کشور پوشش داده شده در مطالعه درآمدی لوکزامبورگ نشان می‌دهد. داده‌ها برای چندین سال از بازه ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۰ برای هر کشور در دسترس است، بنابراین، به‌طور کلی ۴۶ مشاهده را برای ۱۱ کشور در اختیار داریم. ستون‌های سوم و چهارم جدول ضریب جینی متوسط را پیش از اعمال مالیات و پرداخت انتقالی و سطوح میانگین سهم مخارج اجتماعی از GDP را برای هر کشور در سال‌های مورد بررسی نشان می‌دهد. دو ستون آخر جدول نتایج رگرسیون سری زمانی سهم مخارج اجتماعی از GDP هر کشور را بر ضرایب جینی آن کشور نشان می‌دهد. در نه مورد از ۱۱ کشور یک رابطه مثبت میان این متغیرها مشاهده می‌شود، به بیان دیگر، همان‌طور که مدل پیش‌بینی می‌کند سال‌هایی که نابرابری درآمد در آنها بیشتر است، همان سال‌هایی است که توزیع مجدد بیشتری هم وجود دارد؛ همچنین، در جدول نتایج رگرسیون تجمیعی تمام بخش‌ها^۲ را که شامل تمام مشاهدات بوده و کنترل‌های لازم برای اثرات ثابت کشورها در آن در نظر گرفته شده است، مشاهده می‌کنید. این رگرسیون رابطه مثبت کاملاً معناداری را میان نابرابری پیش از اعمال مالیات و سهم مخارج اجتماعی از GDP نشان می‌دهد. همانند توصیه‌های ارائه شده در این نظریه، نابرابری بیشتر با باز توزیع بیشتر همراه شده است.

1. Luxembourg Income Study
2. Cross-sectional Regression

جدول ۳. نابرابری و سهم مخارج اجتماعی از GDP

کشورها	سالها	ضریب جینی پیش از مالیات	سهم هزینه‌های اجتماعی در تولید ناخالص داخلی (درصد)	برآورد ضرایب	خطا
استرالیا	۸۱,۸۵,۸۹,۹۴	۰/۳۴	۱۴	۱/۸۹	۰/۲۹
کانادا	۸۱,۸۷,۹۱,۹۴,۲۰۰۰	۰/۳۸	۱۷	۰/۵۴	۰/۵۵
فنلاند	۸۷,۹۱,۹۵,۲۰۰۰	۰/۴۲	۲۴	۰/۷۶	۰/۷
آلمان	۸۱,۸۴,۸۹,۹۴,۲۰۰۰	۰/۳۵	۲۴	۰/۴۱	۰/۱۷
ایتالیا	۸۶,۹۱,۹۵,۲۰۰۰	۰/۳۲	۲۱	۰/۲۳	۰/۳۹
لوکزامبورگ	۸۵, ۹۱, ۹۴,۲۰۰۰	۰/۲۹	۲۲	-۰/۵۹	۰/۳
مکزیک	۸۴,۸۹,۹۴,۲۰۰۰	۰/۵۳	۴	۰/۳۷	۰/۱۴
لهستان	۹۲,۹۵,۹۹	۰/۳۶	۲۰	۲/۲۹	۰/۷
سوئد	۸۷,۹۲,۹۵,۲۰۰۰	۰/۴۴	۳۰	۰/۵۴	۰/۵۸
انگلستان	۸۶,۹۱,۹۵,۹۹	۰/۳۷	۱۹	-۰/۰۱	۰/۵۳
آمریکا	۷۹, ۸۶, ۹۱, ۹۴,۲۰۰۰	۰/۴۱	۱۴	۰/۵	۰/۲۷
نتایج رگرسیون ادغام شده (تمام سالها و کشورها) با اثرات ثابت کشورها					
				۰/۴۴	۰/۱۱

توضیح: ضریب جینی مربوط به مؤسسه مطالعه درآمد لوکزامبورگ و اطلاعات یادشده به هزینه اجتماعی مربوط به سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) است.

۷. درس پنجم: مالیات بهینه باید همانند درآمد به خصوصیات شخصی نیز بستگی داشته باشد

۷-۱. نظریه

میرلیز (۱۹۷۱) مسأله اصلی طراحی مالیات را بی‌اطلاعی نهاد مسئول مالیات از توانایی‌های افراد می‌داند. وی فرض کرد نهاد مالیاتی از درآمد به‌عنوان تنها نماگر^۱ از توانایی استفاده کند، اما تشخیص داد که نماگر بسیار بیشتری را می‌توان مورد استفاده قرار داد: «می‌توان از I.Q، تعداد مدرک (سطح مدرک)، آدرس، سن یا رنگ پوست یک شخص اطلاعاتی در خصوص درآمد بالقوه او به‌دست آورد، ولی در حالت عادی باید ادغان داشت که قابل اتکاترین نماگر از درآمد بالقوه فرد همان درآمد اوست».

اکرلوف^۱ (۱۹۷۸) نشان داد آن نماگرها هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ تجربی اهمیت بالقوه‌ای دارند. وی اصطلاح «برچسب زدن»^۲ را برای توصیف مالیات‌هایی که بر اساس ویژگی‌های شخصی افراد هستند، ابداع کرد و نشان داد استفاده از «برچسب زدن» ممکن است سبب بهبود سیستم مالیات مبتنی بر درآمد شود. وی همچنین، با ارجاع به برنامه‌های پرداخت عمومی به افراد مسن، ناتوان، کودکان و گروه‌های دیگر بیان می‌کند که سیستم برچسب زدن نقش بزرگی را در سیاست‌های جاری ایالات متحده آمریکا بازی می‌کند.

به هر حال، برای کارکرد مناسب سیستم برچسب زدن، باید افراد با توانایی بالا نتوانند خود را به‌عنوان اعضای گروه‌های برچسب زده شده، جا بزنند و یا حداقل سیاست‌گذاران باید با دست و پا گیر کردن و زمان‌بر کردن فرایند دریافت منافع، چنین تقلبی را عملاً پرهزینه کنند. در غیر این صورت، سطح بهینه برچسب زدن ممکن است قابل اغماض یا صفر باشد. حتی اگر یک برچسب کاملاً برونزا باشد، پذیرش آن به‌عنوان یک ورودی در تابع مالیات به کیفیت علامت‌دهی آن در مورد توانایی فرد بستگی داد. اگر برچسب به توانایی مرتبط باشد، ولی همبستگی آنها چندان بالا نباشد (یعنی اگر برحسب دارای اختلال باشد)، در آن صورت مالیات‌های یک‌جای اعمال‌شده بر افراد با توانایی بالا، بیشتر وزن خود را بر دوش اعضای از این گروه (گروه با توانایی بالا) خواهد انداخت که در میان آنها توانایی کمتری دارند. بازتوزیع درون‌گروهی^۳ این مشکل را تنها با کاهش دادن دامنه مالیات‌های یک‌جا که به معنای کاهش منافع برچسب زدن است، خنثی می‌کند. سرانجام، باید بیان کرد برچسب‌زدن دارای هزینه‌های اداری است که ممکن است در ابتدا این هزینه‌ها کم باشند، ولی با افزایش، پیچیدگی‌های سیستمی که از برچسب‌های زیادی استفاده می‌کند، به سرعت افزایش می‌یابد. قدرت بالقوه برچسب‌زنی صحیح در دو مطالعه اخیر یعنی مطالعه آلسینا^۴، ایچینو^۵ و کاراباربونیس^۶ (۲۰۰۸) که وابستگی مالیات به جنسیت افراد در نظر گرفته و مطالعه منکیو و وینزیدل

1. Akerlof

2. Tagging

3. Intra- type

4. Alesina

5. Ichino

6. Karabarbounis

(۲۰۰۸) که مالیات‌های وابسته به قد^۱ را در نظر گرفته است، نشان داده شده است. در مطالعه نخست، ارزش برچسب بیشتر برخاسته از تفاوت‌ها در کشش عرضه نیروی کار در میان زنان و مردان و در مطالعه دوم این ارزش برگرفته از تفاوت‌های موجود در سطح توانایی (به‌عنوان جایگزین دستمزدها) به دلیل تفاوت قد افراد است؛ در حالی که اکرلوف (۱۹۷۸) بر استفاده از برچسب‌ها برای کم کردن فقر تمرکز کرد. مطالعات اخیر، نقش گسترده‌تری برای برچسب‌زنی در یک سیستم مالیات بهینه را برجسته می‌کنند. برچسب‌ها تنها افراد فقیر را مشخص نمی‌کنند، بلکه اطلاعات اضافه‌ای را برای سیاست‌گذاران در خصوص کشش‌های عرضه نیروی کار یا توزیع توانایی غیرقابل مشاهده، فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال، اگر یک گروه جمعیتی خاص در مقایسه با گروه‌های دیگر توزیع توانایی بسیار گسترده‌ای داشته باشد، سیاست‌گذار می‌تواند مالیات‌های نهایی متفاوتی را برای هر سطح درآمدی از آن توزیع گسترده‌تر اعمال کند. بر اساس نظریه، هر ویژگی شخصی که به‌صورت قابل ملاحظه‌ای برونزا باشد، به راحتی قابل مشاهده بوده و به‌صورت سیستماتیک به توانایی یا ترجیحاتی مرتبط است، باید به‌عنوان یک متغیر ورودی در تابع مالیات بهینه وارد شود. حداقل در زمینه مدل مالیاتی بهینه، منافع اقتصادی ناشی از برچسب زدن بر اساس جنسیت و قد ممکن است به‌صورت قابل توجهی از هزینه‌های اداری مرتبط بیشتر باشد.

۲-۷. اعمال و به‌کارگیری

در دنیای واقعی، تنها در چند زمینه خاص است که برچسب زنی به‌صورتی اقتصادی و به شکلی گسترده استفاده شده است. تقریباً تمام کشورهای توسعه‌یافته، برخی منافع مالیاتی، خدمات خاص و پرداخت‌های انتقالی را به خانوارهای فقیر با کودکان خردسال محدود کرده‌اند. در سال ۲۰۰۳ سازمان همکاری توسعه اقتصادی پرداخت عمومی مربوط به حمایت از خانوارها^۲ را برای ۲۴ کشور عضو که داده‌های مربوط به آن در دسترس بود، به‌طور متوسط ۲/۴ درصد از GDP برآورد کرد. افزون بر این، بیشتر کشورهای توسعه‌یافته، پشتیبانی خاص و مبتنی بر برچسب زنی را از تعداد اندکی از گروه‌های

1. Height Dependent Taxes

2. Family Benefits

دیگر جمعیتی، مانند افراد ناتوان و مسن که ممکن است به صورت سیستماتیک آسیب‌پذیر یا فقیر باشند، ارائه می‌دهند.

با این حال، نظریه موجود در ورای مسأله برچسب زدن، کاربرد بسیار وسیع‌تری را توصیه می‌کند. به‌ویژه بر اساس این نظریه برنامه مالیاتی باید به صورت سیستماتیک به جنسیت، قد، رنگ پوست، جذابیت فیزیکی، سلامت، سواد والدین و مواردی از این دست بستگی داشته باشد. هیچ یک از سیستم‌های مالیاتی مدرن چنین تنوعی ندارند. تنها استثنا، سن است: بسیاری از کشورها از جمله استرالیا، سنگاپور و ایالات متحده آمریکا بار مالیاتی افراد بالای ۵۵ و ۶۵ سال را کاهش داده‌اند، ولی برخورد جداگانه با دامنه کمی از سنین نزدیک به بازنشستگی، یک نسخه بسیار ملایم از برچسب‌زنی است که در نظریه مربوطه پیشنهاد داده شده است.

چرا برخی از انواع برچسب زدن استفاده می‌شود، در حالی که برچسب‌های دیگر ممکن، استفاده نمی‌شود؟ نظریه مالیات بهینه با تمام تفاوت‌ها میان ویژگی‌های شخصیتی به صورت یکسان برخورد می‌کند و تنها به این نکته توجه دارد که چگونه چنین تفاوت‌هایی با کشش‌های عرضه نیروی کار و توانایی آنها همبستگی دارد. به هر حال، جوامع مختلف استفاده از مشخصه‌هایی که برخاسته از دوره‌ای از زندگی افراد است که ممکن است به‌طور مستقیم نشانه‌ای از عدم موفقیت اقتصادی باشند، مانند پدر و مادر بودن، ناتوانی و سن (به‌طور کلی مشخصه‌هایی که ممکن است هر فرد در مقطعی از زندگی خود آنها را تجربه کند) را به راحتی می‌پذیرند. در مقابل، به نظر می‌رسد استفاده از مشخصه‌هایی برای برچسب زدن که پیش از تولد تعیین شده‌اند و نیز مشخصه‌هایی که رابطه ظریف‌تری با توانایی‌ها و ترجیحات دارند، مانند جنسیت، رنگ پوست، قد و سطح آموزش والدین، در جوامع مختلف سخت‌تر پذیرفته می‌شوند.

مطابق این تفاوت‌ها در برخورد، ممکن است برخی از انواع برچسب‌ها در بردارنده هزینه‌هایی باشند که در تحلیل مالیات بهینه مرسوم نادیده گرفته شوند. به‌عنوان مثال، ممکن است برچسب زدن سبب نقض اصل برابری افقی در طراحی سیاست شود که در آن باید با افراد دارای موقعیت مشابه به صورت یکسان برخورد شود. اینکه «موقعیت‌های مشابه» باید به چه صورت تعریف شود، به‌طور

عمدی مبهم باقی مانده است، اما برخی معتقدند که دو فرد با توانایی مشابه باید بدون توجه به ویژگی‌های شخصی ثابت‌شان، مالیات‌های یکسان پرداخت کنند، بنابراین، برابری افقی باید به‌عنوان یک محدودیت (قید) اضافی در مسأله مالیات بهینه وارد شود. مثال دوم این است که جذابیت برچسب‌زدن به خاطر این فرض است که این توانایی پرداخت است که باید مبنای مالیات‌گیری را تشکیل دهد، نه معیارهای دیگری مانند منافع حاصل از این کار. ممکن است تمام افراد از یک سیستم مالیاتی که آنها را در مقابل تکنانه‌هایی مانند ناتوانی، بیمه می‌کند، منفعت ببرند، اما برچسب‌زدن براساس ویژگی‌های از پیش مشخص‌شده از سوی کسانی که هم اکنون می‌دانند از «نوع بالا» هستند، مخالفت می‌شود. این ملاحظات خارج از چارچوب استاندارد مالیات بهینه قرار دارند، ولی ممکن است بتواند توضیح دهد که چرا استفاده از برچسب‌ها محدود است.

۸. درس ششم: مالیات باید تنها بر کالاهای نهایی وضع شود و مالیات آنها باید یکسان باشد

۸-۱. نظریه

در حالی که مالیات‌ستانی بهینه بر درآمد نیروی کار همچنان یک موضوع رمزآلود باقی مانده است، دو نتیجه قوی در خصوص مالیات‌ستانی بهینه بر کالاها و خدمات ارائه شده است. دیاموند و میرلیز (۱۹۷۱) بیان می‌کنند که مالیات بهینه برای تمام کالاهای واسطه‌ای صفر است. اتکینسون^۱ و استیگلitz^۲ (۱۹۷۶) معتقدند که مالیات بهینه در میان تمام کالاهای نهایی یکسان است. استثناهایی نیز در خصوص این نتایج معیار ارائه شده است. یک استثنای بسیار مشهور در این خصوص، کالاهایی است که سبب ایجاد پیامدهای خارجی شده و بنابراین، نیازمند اصلاح از طریق وضع مالیات یا یارانه پیگویی هستند. همان‌طور که در کاپلا (b ۲۰۰۰)، نایتو^۳ (۱۹۹۹) و سائز (b ۲۰۰۲) اشاره شده است، مالیات‌های متفاوت برای کالاهایی با استاندارد بالاتر نیز می‌تواند بهینه باشد، به شرط آن که کالاهای اشاره‌شده رابطه تکاملی متفاوتی با فراغت داشته باشند، این مالیات‌ها دستمزدهای پرداخت شده به کارگران با توانایی‌های مختلف را تحت تأثیر قرار دهد و سرانجام، ترجیحات برای کالاها با توانایی‌های

1. Atkinson
2. Stiglitz
3. Naito

افراد همبستگی داشته باشد؛ اما نتایج پیشین به‌عنوان معیار باقی ماندند، چرا که دارای فلسفه‌ای قوی در ورای خود بودند.

فلسفه ورای نتیجه دیاموند و میرلیز (۱۹۷۱) در خصوص کالاهای واسطه‌ای این است که به‌منظور تخصیص بهینه کالاهای نهایی، برنامه‌ریز اجتماعی باید اطمینان حاصل کند که تولید این کالاها به کاراترین شکل ممکن صورت گرفته باشد. بینش دیاموند و میرلیز این است که همان مجموعه از قیمت‌های نسبی که توسط یک برنامه‌ریز اجتماعی به‌دست می‌آید، می‌تواند توسط یک نهاد مالیاتی در یک اقتصاد رقابتی از طریق اعمال مالیات‌های مختلف بر کالاهای نهایی به‌دست آید. معنای این موضوع، آن است که مالیات بهینه می‌تواند اقتصاد را به سمت بیشترین تولید هدایت کند. لازمه دستیابی به کارایی در تولید، عدم اعمال مالیات‌هایی است که اثرات متفاوتی را در صنایع، بخش‌ها و یا دوره‌های زمانی مختلف به جای می‌گذارند. این موضوع عموماً اعمال مالیات بر کالاهای واسطه‌ای را که ورودی تولید هستند، ممنوع می‌کند؛ چرا که سبب انحراف تخصیص ورودی‌های تولید می‌شوند. این امر اعمال مالیات بر سود حسابداری شرکت‌ها را به چالش می‌کشد، چرا که بازدهی سرمایه را در یک بخش از اقتصاد منحرف می‌کند و سبب تشویق سرمایه به خروج از بخش شرکتی می‌شود. سرانجام این امر به معنای عدم اعمال مالیات بر سرمایه انسانی و فیزیکی است، زیرا که هر دو مورد از ورودی‌های تولید آینده هستند و مالیات‌گیری از آنها اقتصاد را در داخل مرزهای منحنی امکانات تولید محدود می‌کند.

در حالی که نتیجه مقاله دیاموند و میرلیز (۱۹۷۱) مجموعه‌ای از کالاها را که باید بر آنها مالیات اعمال شود، محدود می‌کند، مقاله اتکینسون و استیگلیتز (۱۹۷۶) محدودیت‌هایی را بر طراحی مالیات‌های کالاهای نهایی به‌دست می‌دهد. اتکینسون و استیگلیتز نشان دادند که اگر تابع مطلوبیت درخصوص فراغت و مصرف به‌صورتی ضعیف جداشدنی باشد و اگر ترجیحات برای کالاها به توانایی افراد بستگی نداشته باشد، مالیات بهینه بر کالاهای نهایی از نوع یکسان خواهد بود، در صورتی که یک

سیستم مالیات بر درآمد کاملاً غیرخطی در دسترس باشد.^۱ این نتیجه به این دلیل به دست آمد که هیچ اطلاعاتی در خصوص توانایی مشاهده نشده در انتخاب مصرف یک فرد که به وسیله درآمد او نیز آشکار نشده باشد، وجود ندارد، بنابراین، مطابق انتظار، مالیات بر درآمد می‌تواند با توانایی فرد هماهنگ باشد. در این حالت، اعمال مالیات یکسان بر کالاها بدین دلیل است که اگر انتخاب‌های مصرف افراد منحرف نشده باشد، هر چه توزیع درآمد پس از مالیات در میان افراد مختلف، بهینه باشد، اثرات تخریبی رسیدن به آن کمینه خواهد بود. به عنوان مثال، حتی یک برنامه ریز اجتماعی که تمایل به بازتوزیع دارد نیز نباید بیش از حد لزوم بر کالاهای لوکس مالیات اعمال کند.

مطالعات دیاموند و میرلیز (۱۹۷۱) و اتکینسون و استیگلیتز (۱۹۷۶) بر این موضوع دلالت دارند که مالیات غیرمستقیم باید ساختاری ساده داشته باشد؛ نباید بر کالاهای واسطه‌ای مالیات اعمال شده و مالیات اعمال شده بر کالاهای نهایی باید یکسان باشد.

۸-۲. اعمال و به کارگیری

مالیات بر ارزش افزوده که گاه مالیات بر کالاها و خدمات نیز خوانده می‌شود، برای اجرایی کردن این توصیه‌ها طراحی شده است. در حقیقت، این نوع مالیات کالاهای واسطه (شامل سرمایه فیزیکی، در سیستم‌های مالیات بر ارزش افزوده اعمال شده در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی OECD) را مستثنی کرده و برای تمام کالاهای نهایی به صورت یکسان اعمال می‌شود.

مالیات بر ارزش افزوده یک سیاست فراگیر است. سازمان همکاری و توسعه اقتصادی بیش از ۱۳۰ کشور مختلف را که از مالیات بر ارزش افزوده استفاده می‌کنند (از جمله ۲۹ کشور از ۳۰ کشور عضو OECD) برمی‌شمارد.^۲ در حقیقت، ایالات متحده آمریکا تنها^۱ کشور عضو OECD است که از

۱. دیتون (۱۹۷۹) نشان داد که نتیجه اتکینسون-استیگلیتز در خصوص مالیات خطی بر درآمد در صورتی درست است که تقاضا هموتتیک باشد. کاپلا (۲۰۰۸) نشان می‌دهد که اگر توابع مطلوبیت به شکل ضعیف درآمد و مصرف را جداپذیر کنند، می‌توان با جایگزینی یک سیستم مالیاتی غیرخطی (زیر بهینه) که دارای مالیات متفاوت بر کالاها است با یک سیستم مالیات بر درآمد غیرخطی که دارای مالیات متفاوت بر کالاها نیست، به یک بهبود پارتو دست یافت.

2. OECD. (2009).

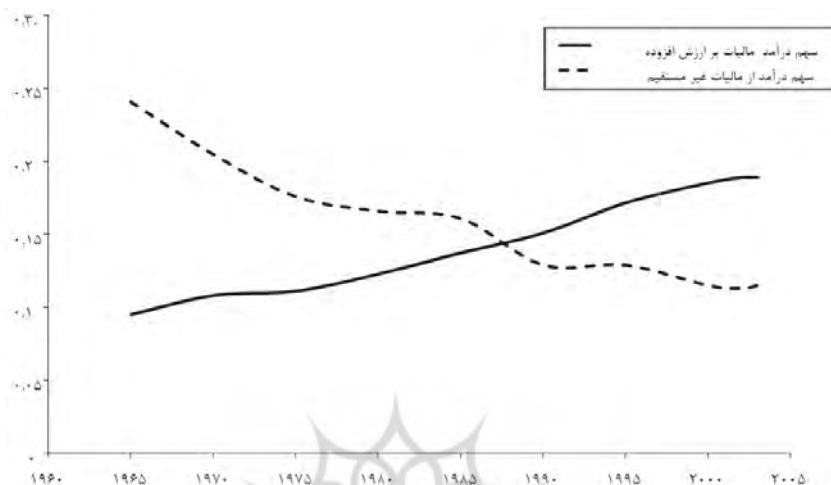
سیستم مالیات ملی از این نوع استفاده نمی‌کند. مالیات بر ارزش افزوده و مالیات بر کالاها و خدمات تنها اموری معمول نیستند، بلکه اهمیت آنها نیز رو به افزایش است. هم‌اکنون ۲۹ کشور از اعضای OECD نسخه‌ای از مالیات بر ارزش افزوده را استفاده می‌کنند، در حالی که در سال ۱۹۷۶ تنها ۱۲ کشور عضو OECD از این نوع مالیات استفاده می‌کردند. افزون بر این، ۱۱ کشور از این ۱۲ کشور عضو OECD که از سال ۱۹۷۶ از این نوع مالیات استفاده می‌کردند، نرخ‌های خود را در طول این دوره افزایش داده‌اند، نرخ میانگین در میان این ۱۲ کشور از ۱۵/۶ درصد به ۲۰/۴ درصد افزایش یافته است. تنها استثنا (فرانسه) در این خصوص نرخ‌هایش را اندکی در این دوره از ۲۰ درصد به ۱۹/۶ درصد کاهش داده است.

افزایش تعداد کشورهای استفاده‌کننده از مالیات بر ارزش افزوده به همراه افزایش نرخ‌ها در کشورهایی که از ابتدا دارای سیستم مالیاتی مبتنی بر ارزش افزوده بودند، به تقریباً دو برابر شدن سهم درآمدهای مالیاتی (به‌صورت میانگین غیروزنی) گردآوری شده از طریق مالیات بر مصرف عمومی در کشورهای عضو OECD در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۳ منجر شده است.^۲ به علاوه، این افزایش در مالیات بر ارزش افزوده، تا حدودی زیادی جایگزین مالیات غیرمستقیم بر کالاهای خاص شده است که این موضوع شرایطی که نباید بر کالاهای واسطه‌ای (مانند نفت) مالیات وضع شود یا شرایطی که بایستی بر کالاهای نهایی (مانند تنباکو و الکل به‌صورت یکسان مالیات وضع شود) را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شکل ۵، نشان می‌دهد که سهم درآمدهای مالیاتی از مالیات بر ارزش افزوده از ۹/۵ درصد به حدود ۱۹ درصد در فاصله زمانی دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۲۰۰۰ رسیده است. در همین زمان، سهم درآمد حاصل از مالیات غیرمستقیم بر کالاهای خاص از ۲۴/۱ درصد به ۱۱/۵ درصد رسیده است.

۱. در این مجله، هینز (۲۰۰۷) نقش نسبتاً کم مالیات بر مصرف در آمریکا را نسبت به کشورهای دیگر توسعه‌یافته نشان می‌دهد.

2. OECD. (2006).

شکل ۵. سهم درآمد مالیاتی حاصل از مالیات‌های غیرمستقیم؛ میانگین غیرموزون در میان کشورهای عضو OECD



در عمل، مالیات بر ارزش افزوده مملو از استثناها و قوانینی است که راهبردهای سیاست مالیات بهینه را نقض می‌کند. به‌عنوان مثال، تقریباً تمام کشورهای کالاهای اساسی مانند مواد غذایی را از مالیات بر ارزش افزوده معاف کرده‌اند. در حالی که انگیزه این معافیت مالیاتی، کاهش بار مالیاتی افراد با درآمد کمتر است. اتکینسون و استیگلیتز (۱۹۷۶) نشان می‌دهند سازوکارهای بهتری مانند بازتوزیع درآمد حاصل از مالیات برای رسیدن به این هدف وجود دارد. در کل، اهمیت زیاد و فزاینده مالیات بر ارزش افزوده موجب شده است سیاست‌گذاران درس‌های مشخصی از نظریه مالیات بهینه در خصوص مالیات‌گیری از کالاها را مورد استفاده قرار دهند.

۹. درس هفتم: نباید از درآمد حاصل از سرمایه مالیات دریافت شود، حداقل در انتظار

شاید مهم‌ترین نتیجه به‌دست‌آمده از مدل‌های مالیات‌ستانی بهینه این باشد که نباید بر درآمد ناشی از سرمایه مالیات وضع شود. این نتیجه که زمان ارائه در اواسط ۱۹۸۰ بحث برانگیز بوده است، در برخی از زمینه‌ها تعدیل و در برخی دیگر از زمینه‌ها به‌صورت مستقیم با چالش روبرو شده است، ولی منطق قوی و رای آن، آن را به یک معیار در این زمینه تبدیل کرده است.

۹-۱. نظریه

دلیل اعمال مالیات صفر بر سرمایه را می‌توان از راه‌های مختلف تشریح کرد. دو امکان را از نتایج حاصل از بخش پیشین می‌توان ترسیم کرد؛ نخست، از آنجا که تجهیزات سرمایه‌ای یک ورودی واسطه‌ای برای تولید کالاها در آینده است، نتیجه به‌دست‌آمده از مقاله دیاموند و میرلیز (۱۹۷۱) بیان می‌کند که نباید بر سرمایه مالیات وضع شود. دوم اینکه، چون مالیات بر سرمایه یک مالیات بر مصرف آینده است و نه بر مصرف جاری، باعث انحراف از توصیه اتکینسون و استیگلیتز (۱۹۷۶) در خصوص مالیات‌گیری یکسان می‌شود. در حقیقت، مالیات بر سرمایه یک مالیات بر مصرف فزاینده در آینده است. از این رو، این مالیات انحراف شدید از اصل «مالیات یکسان بر کالاها» خواهد بود.

دلیل سوم برای اعمال مالیات صفر بر سرمایه از مسأله مالیات ارائه‌شده توسط فرانک رمزی (۱۹۲۸) بر می‌آید. در مقالات مهم در این زمینه، چملی^۱ (۱۹۸۶) و جود (۱۹۸۵) مالیات‌ستانی بهینه را در این مدل بررسی کرده‌اند. آنها دریافتند که در کوتاه‌مدت ممکن است اعمال مالیات مثبت بر سرمایه مطلوب باشد، چرا که این موضوع یک مالیات بر سرمایه گذشته است، بنابراین، تحریف به حساب نمی‌آید؛ اما در بلندمدت، مالیات صفر بر سرمایه بهینه است. در مدل رمزی، حداقل برخی از خانوارها به نحوی مدل می‌شوند که دارای افق برنامه‌ریزی نامحدود باشند (به‌عنوان مثال، ممکن است خانواده‌ای وجود داشته باشد که همانند مدل بارو^۲ (۱۹۷۴) نسل‌های مختلف آن به‌صورت نوع دوستانه‌ای به هم مرتبط باشند).

آن خانوارها بر اساس تنزیل آینده و نرخ بازدهی سرمایه در اقتصاد تصمیم می‌گیرند که چه میزان پس‌انداز داشته باشند. در تعادل بلندمدت، تصمیم‌های پس‌انداز آنها نسبت به نرخ بازدهی پس از مالیات سرمایه کاملاً کسش‌پذیر است. بنابراین، هرگونه مالیات بر درآمد ناشی از سرمایه، بازدهی پس از مالیات را تغییر نمی‌دهد، این بدان معناست که باید با کاهش میزان انباشت سرمایه و در نتیجه، کاهش تولید کل در اقتصاد، بازدهی پیش از مالیات سرمایه افزایش یابد. این انحراف به اندازه‌ای بزرگ است که حتی از دیدگاه فردی که هیچ پس‌اندازی ندارد، هرگونه مالیات‌گیری از درآمد

1. Chamley

2. Barro

حاصل از سرمایه در مقایسه با مالیات‌گیری از درآمد نیروی کار نامطلوب است. این دیدگاه در اقتصاد مدرن که با افزایش جهانی‌شدن بازارهای سرمایه همراه است، تقویت می‌شود، چرا که می‌تواند به واکنش‌های بسیار کشش‌پذیر از جانب جریان‌های سرمایه به تغییرات در مالیات‌ها حتی در کوتاه‌مدت منجر شود.

می‌توان به دلایلی بهینه‌بودن مالیات صفر بر سرمایه را زیر سوال برد. اگر تمام افراد همانند مدل‌های نسل‌های همپوشان،^۱ افق‌های برنامه‌ریزی نسبتاً کوتاه‌مدت داشته باشند، مالیات‌گیری از سرمایه می‌تواند بدون اثرات قابل توجه بر انباشت سرمایه که در مدل رمزی به آن اشاره شد به اهداف بازتوزیع برسد. کونسا، کیتاو و کروگر (۲۰۰۹) این بحث را در ارتباط با مالیات بر سرمایه مطرح کردند. همچنین، اگر افراد برای بیمه‌کردن خود در مقابل تکانه‌ها پس‌اندازهای خود را به صورت ذخیره‌های اتکایی^۲ انباشته کنند، سرمایه بیش از حدی سرمایه در کل اقتصاد انباشته می‌شود که در این حالت همان‌طور که در مقاله آیگاری (۱۹۹۴) ذکر شده است، مالیات‌گیری از سرمایه الزامی خواهد بود. به هر حال، به‌رغم این استثناهای بالقوه، منطق اعمال مالیات کم بر سرمایه بسیار قوی است: عرضه سرمایه به شدت کشش‌پذیر است، مالیات بر سرمایه سبب انحراف زیادی در طرح‌های مصرف بین دوره‌ای^۳ و کاهش پس‌انداز می‌شود، در شرایطی که انباشت سرمایه عامل اصلی تولید کل اقتصاد است.

۹-۲. اعمال و به‌کارگیری

آیا در چند دهه اخیر، نرخ‌های مالیات بر سرمایه عملی واقعی منعکس‌کننده این نتایج درخصوص مالیات‌گیری بهینه از سرمایه است؟ سازگارترین داده‌ها در خصوص مالیات بر بازدهی سرمایه در کشورهای توسعه‌یافته، داده‌های OECD درخصوص مالیات بر درآمد شرکت‌هاست.^۴ این داده‌ها نشان می‌دهند که نرخ‌های قانونی مالیات بر شرکت‌ها در اواخر دهه ۱۹۸۰ از دامنه ۴۵ تا ۵۰ درصد به

1. Overlapping Generations Models
2. Buffer Stock
3. Inter Temporal Consumption
4. OECD. (2008).

تندی کاهش یافته و پس از آن نیز با کاهش ملایم روبه‌رو بوده، به گونه‌ای که در سال ۲۰۰۷ به کمتر از ۳۰ درصد (به‌طور میانگین) رسیده است. از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ بسیاری از اقتصادهای بزرگ نرخ‌های مالیات بر شرکت‌ها را کاهش دادند؛ ایالات متحده آمریکا از ۵۰ به ۳۹ درصد، بریتانیا از ۴۰ به ۳۳ درصد، استرالیا از ۴۶ به ۳۹ درصد، آلمان از ۶۰ به ۵۵ درصد و فرانسه از ۵۰ به ۴۲ درصد. در سال ۲۰۰۷ متوسط نرخ مالیات بر شرکت‌ها در کشورهای عضو OECD حدود ۲۸ درصد بود. کمترین نرخ به ایرلند با ۱۲/۵ درصد مربوط می‌شد.

مالیات‌گیری از درآمد حاصل از سرمایه در بیشتر کشورهای عضو OECD بر اشخاص نیز اعمال می‌شود. میانگین غیر وزنی نرخ مالیات شخصی بر درآمد ناشی از سود سهام در کشورهای عضو OECD از ۵۵ درصد در اوایل دهه ۱۹۸۰ به کمتر از ۳۰ درصد در ۱۹۹۱ و کمتر از ۲۰ درصد در سال ۲۰۰۵ رسیده است. در واقع، در سال ۲۰۰۷ در سه کشور عضو OECD یعنی یونان، مکزیک و اسلواکی نرخ مالیات شخصی بر درآمد حاصل از سود سهام صفر بود.

در حالی که نرخ‌های مالیات قانونی بر درآمد ناشی از سرمایه کاهش یافته است، بار مالیاتی درآمد سرمایه به عوامل بسیار دیگری مانند تعریف پایه مالیاتی و گستره اعتبارها و معافیت‌های مالیاتی بستگی دارد. مطالعاتی که درصدد در نظر گرفتن این عوامل هستند، الگوهای مختلفی را برای مالیات‌گیری از سرمایه یافته‌اند که برخی از آنها جهت‌گیری کاملاً مخالفی با روندهای جاری نرخ‌های قانونی مالیات دارند. یک رویکرد استفاده از «نسبت‌های مالیاتی» است، یعنی با نسبت‌های مالیاتی که عملاً بر اساس پایه مالیاتی فرد پرداخت می‌شود. این معیار به‌صورت ضمنی، تمام عواملی را که تعیین‌کننده بار مالیاتی واقعی مالیات‌دهندگان است، در بر می‌گیرد. کری و رابسون^۱ (۲۰۰۴) از این روش استفاده کرده و دریافتند که: «نسبت مالیات بر درآمد سرمایه (بر اساس خالص مازاد عملیاتی) در دوره ۸۰-۱۹۷۵ تا ۲۰۰۰-۱۹۹۰ در کشورهای عضو OECD به میزان ۶/۴ واحد درصد افزایش یافته است». محاسبات بر اساس مازاد ناخالص عملیاتی به‌عنوان معیار درآمد سرمایه، افزایش کمتری را نشان داد (۳/۷ واحد درصد).

بنابراین، اگرچه کاهش نرخ‌های قانونی بدین معناست که سیاست‌گذاران به توصیه‌های یافته‌های پژوهشی مربوط به مالیات بهینه توجه داشته و مالیات بر سرمایه را کاهش داده‌اند، ولی شواهد این موضوع، قطعی نیست. یک توضیح ممکن برای این شواهد به ظاهر متناقض این است که سیاست‌گذاران از این قاعده سرانگشتی رایج استفاده کرده باشند که اعمال نرخ‌های مالیات کمتر بر یک پایه مالیاتی بزرگتر انحراف‌های کمتری دارد. توضیح ممکن دیگر، این است که سیاست‌گذاران بر کاهش مشخص‌ترین بخش از مالیات بر سرمایه یعنی نرخ‌های قانونی تمرکز کرده باشند، در حالی که حداقل تا حدودی آن کاهش‌ها را از طریق تغییر عوامل دیگر تعیین‌کننده مالیات بر درآمد سرمایه خنثی کرده‌اند.

بدون توجه به اینکه مالیات بر سرمایه کاهشی یا افزایشی است، شکاف بزرگی میان نظریه‌ها و سیاست‌ها در این زمینه باقی است. هم نرخ‌های مالیات قانونی بر سرمایه و هم معیارهای نرخ‌های مالیات مؤثر از سطح صفری که توسط مدل‌های استاندارد مالیات بهینه توصیه شده است، بسیار دور هستند.

۱۰. درس هشتم: در اقتصادهای پویای تصادفی، سیاست مالیات بهینه نیازمند سطح بالایی از

پیچیدگی است

نخستین مطالعات در خصوص مالیات‌گیری بهینه مانند مطالعه میرلیز (۱۹۷۱)، مالیات‌گیری را در یک دوره بررسی کرده‌اند. مطالعات بعدی مانند چملی (۱۹۸۶) و جاد (۱۹۸۵) که در فضای پویا به مسأله پرداخته‌اند، معمولاً عدم اطمینان در خصوص درآمدهای افراد را در نظر نگرفته‌اند. مطالعات اخیر در خصوص مالیات‌گیری بهینه، محیط‌های اقتصادی را پویا و تصادفی در نظر گرفته و شروع به جستجو برای چارچوب سیاست مالیاتی جدید و پیشرفته‌ای کرده‌اند. ایده اصلی این است که غیر از موارد استثنا، مالیات‌گیری بهینه در محیط‌های اقتصادی پویا به تاریخچه درآمد افراد بستگی دارد و نیازمند فعل و انفعال میان روش‌های مختلف مالیات‌گیری مانند مالیات بر سرمایه و نیروی کار است. منابع

کلیدی اخیر در این حوزه شامل گولسور،^۱ کوچرلاکوتا^۲ و سیوینسکی^۳ (۲۰۰۳)، آلبانسی^۴ و اسلیت^۵ (۲۰۰۶)، کوچرلاکوتا^۶ (۲۰۰۵) و گولسو، سیوینسکی و ورنینگ^۷ (۲۰۰۶) می‌شود.

۱-۱۰. نظریه

برای درک اینکه چرا ممکن است مالیات‌های بهینه به تاریخچه درآمدها بستگی داشته باشد، درس نخست را یادآوری می‌کنیم: مالیات‌های بهینه ایستا به شدت به شکل توزیع توانایی‌ها بستگی دارد. در حالت پویا، توانایی‌های افراد در طول زمان تغییر می‌کند. در نتیجه، توانایی هر شخص در هر لحظه از زمان تنها یک شاخص جزئی از توانایی آن فرد در کسب درآمد در طول زندگی‌اش خواهد بود. افزون بر این، افراد تنها در دوره‌ای که مالیات‌ها وضع می‌شود، به آن پاسخ نمی‌دهند، بلکه در دوره‌های پیشین و پس از آن نیز به آن پاسخ می‌دهند. اگر در یک محیط پویا، یک سیاست مالیاتی درصد توزیع مجدد به‌صورتی کارا باشد، باید هم آینده‌نگر و هم گذشته‌نگر باشد.

قوی‌ترین راه برای سیستم مالیاتی برای پاسخ‌دادن به چالش‌های یک محیط پویا، این است که مالیات‌های هر فرد را در هر سال تابعی از تاریخچه درآمدی آن فرد در نظر بگیرد. وابستگی به تاریخ، این دو امکان را برای سیستم مالیاتی فراهم می‌کند: نخست اینکه ترکیب مسیر تکامل درآمد و موقعیت فرد در دوره زندگی‌اش، می‌تواند به‌عنوان یک علامت از موقعیت فرد در توزیع توانایی به‌کار برده شود. دوم اینکه، این موضوع می‌تواند مالیات‌های پیشرفته‌ای (پیچیده) را وضع کند که در بردارنده روابط میان منابع درآمدی باشد. به‌عنوان مثال، دو فرد با توانایی مشابه ممکن است سطوح مختلفی از پس‌انداز داشته باشند و ممکن است سیاست بهینه این موضوع را مدنظر قرار دهد.

به منظور دستیابی به مزایای وابستگی تاریخی، مالیات‌های بهینه در محیط پویا از مالیات‌گیری هماهنگ از درآمد نیروی کار و سرمایه استفاده می‌کنند. در واقع، مهم‌ترین توصیه سیاستی برآمده از

1. Golosov
2. Kocherlakota
3. Tsyvinski
4. Albanesi
5. Sleet
6. Kocherlakota
7. Werning

این شاخه از پژوهش‌ها کاملاً شوک‌برانگیز است: با فرض ثبات شرایط دیگر، باید برای کسانی که به صورت غیرمنتظره‌ای درآمدهای نیروی کار جاری پایینی را گزارش می‌دهند، مالیات بر درآمد سرمایه بالاتری اعمال شود. این بدان معناست که مالیات بر سرمایه باید بر مبنای تغییرات درآمد نیروی کار باشد.

استدلال ورای این نتیجه به مشکل اصلی مالیات بر درآمد برای اهداف بازتوزیعی باز می‌گردد: این سیستم افراد را به کارکردن کمتر ترغیب می‌کند تا بتوانند سهم بیشتری از مالیات‌های دریافت‌شده را دریافت کنند. در یک اقتصاد ایستا، سیستم مالیاتی با متوقف کردن توزیع مجدد کامل، از این وسوسه جلوگیری می‌کند. در یک اقتصاد پویا، سیستم مالیاتی کار سخت‌تری در پیش دارد، چرا که افراد می‌توانند نسبت به انباشت دارایی اقدام کرده و از آن برای انجام مصرف مکمل (اضافه) در زمان‌هایی استفاده کنند که وانمود می‌کنند دارای توانایی پایین بوده و درآمد کمتری دارند. یک مالیات بر سرمایه بزرگتر در زمان کاهش درآمد نیروی کار، این استراتژی را پرهزینه‌تر می‌کند، چرا که سبب کاهش بازدهی پس‌انداز کسی می‌شود که دارای درآمد پایین نیروی کار است. بنابراین، بدین وسیله افراد را از فریب دادن سیستم برای به دست آوردن سهم بیشتری از باز توزیع، باز می‌دارد.

بر اساس این تحلیل، مالیات‌های بهینه به تغییرات درآمد نیروی کار بستگی خواهد داشت، اما این رابطه لزوماً مثبت نیست. در واقع، کوچرلاکوتا (۲۰۰۵) نشان می‌دهد که مالیات انتظاری بر سرمایه یک فرد پیش از آشکار شدن توانایی او برابر با صفر است. بنابراین، نتایج جدید حاصل از مالیات بهینه پویا با این استدلال سازگار است که مالیات‌گیری از سرمایه نباید سبب افزایش درآمد (مالیاتی) شود، حتی اگر توصیه کنند که افراد با مالیات بر سرمایه صفر روبه‌رو شوند. به بیان دیگر، خانوارهای با درآمد بسیار پایین حاصل از کار با مالیات‌های سرمایه مثبت روبه‌رو شده و آنهایی که درآمد حاصل از کار غیرمنتظره بالا دارند برای درآمد سرمایه‌شان یارانه دریافت می‌کنند.

نظریه مالیات‌گیری بهینه تاکنون می‌بایست یک راهبرد روشن را برای یک سیستم مالیات مبتنی بر وابستگی تاریخی و استفاده هماهنگ از مالیات بر سرمایه و مالیات بر کار در اقتصادی ارائه دهد که بر اساس واقعیات منطبق شده است؛ اما در مقابل، توصیه‌های محدودتری را ارائه داده است.

یک مثال اولیه در این خصوص پیشنهاد ارائه شده توسط ویکری^۱ (۱۹۳۹) برای استفاده از میانگین درآمد در طول زندگی به عنوان یک پایه برای مالیات گیری است. مثال جدیدتر این است که دنبال کردن بحث مالیات بر سرمایه بازگشتی (گذشته)، بیمه ناتوانی (و شاید انواع دیگر بیمه اجتماعی) باید مبتنی بر آزمون دارایی باشد.^۲ آزمون دارایی مانع از ارائه تقاضا توسط افراد برای بهره‌مندی از این مزایا می‌شود (که در حالت بهینه نباید از آن بهره‌مند شوند)، چرا که این افراد بیشتر مصرف خود را از طریق پس اندازهای بیش از اندازه‌ای که در گذشته انجام داده‌اند، تأمین می‌کنند. سرانجام، یک بخش از مالیات‌های مبتنی بر تاریخ برای اجرا راحت و سر راست است، اما با این وجود، پتانسیل سوء استفاده (کسب منفعت) را دارد: اینکه مالیات‌ها را به صورت تابعی از سن افراد در نظر بگیریم (همانند کرمر (۲۰۰۲)، بلام کوئیست^۳ و میشلتو^۴ (۲۰۰۳)، جاد و سو (۲۰۰۶) و وینزیرل (۲۰۰۸)). وابستگی به سن، به سیستم مالیاتی امکان می‌دهد به تکامل (افزایش) قابل پیش‌بینی توانایی‌های افراد را در طول زندگی‌شان واکنش نشان دهد.

این پژوهش تنها برای نشان دادن پرسش‌های مهمی بود که اهمیت آنها در مبحث مالیات گیری بهینه در مدل‌های پویا میرلیزی آشکار شد. به عنوان مثال، توانایی‌ها تقریباً همیشه به صورت برونزا مدل شده است، اما در پژوهش‌های اخیر که در آن توانایی به صورت درونزا در نظر گرفته شده است، سیستم مالیاتی معمولاً سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی را تحت تأثیر قرار داده است (گروچولسکی^۵ و پیسکورسکی^۶ (۲۰۰۶) و کاپیکا^۷ (۲۰۰۸ و ۲۰۰۶)). به صورت مشابه، گزینه‌های کارآفرینی و اشتغال، در سیستم مالیاتی درونزا هستند، اما معمولاً از مدل‌های مالیات بهینه حذف می‌شوند، هرچند آلبانسی (۲۰۰۶) یک استثنای قابل توجه را ارائه می‌دهد. وجود چنین عواملی انتظار افزایش پیچیدگی (و پیشرفته بودن) لازم برای مالیات‌ها در یک محیط پویا را افزایش می‌دهد.

1. Vickrey

2. Golosov and Tsyvinski. (2006).

3. Blomquist

4. Micheletto

5. Grochulski

6. Piskorski

7. Kapicka

۱۰-۲. اعمال و به کارگیری

بسیاری از توصیه‌های نظریه مالیات بهینه پویا جدید و پیچیده هستند. به همین دلیل، شاید هنوز بسیار زود است که اثر آنها بر سیاست‌گذاری اندازه‌گیری شود.

با این حال، یک توصیه روشن، آزمون دارایی بیمه ناتوانی عمومی است. ما نتوانستیم مجموعه داده‌ای که معیارهای واجد شرایط بودن برای بیمه از کار افتادگی را در بر داشته باشد، در بین کشورهای مختلف پیدا کنیم، اما برنامه‌های ۱۰ کشور بزرگ استرالیا، کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، مکزیک، سوئد، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا را بررسی کردیم. تمام این ده کشور^۱ برخی از اشکال پشتیبانی عمومی را برای افراد در سن کار، که به نظر می‌رسد نمی‌توانند حداقل درآمد کافی برای زندگی را به دست آورند، ارائه می‌دهند، اما تنها سه کشور (استرالیا، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا) حداقل در خصوص برخی از پرداخت‌های از کار افتادگی آزمون دارایی انجام می‌دهند. روشن است که اثر این شاخه از پژوهش بر سیاست‌گذاری نسبتاً کم بوده است.

۱۱. نتیجه‌گیری

آیا تمام پیشرفت‌های صورت گرفته در نظریه مالیات‌گیری، در حال بهبود سیاست‌های مالیاتی در گوشه و کنار جهان است؟ پاسخ گویي به این پرسش بدون یادآوری طنز مشهور رئیس‌جمهور هری ترومن در خصوص اقتصاددان دو دست^۲ ممکن نیست.

از یک سوی، برخی از روندهای صورت گرفته در سیاست‌گذاری مالیاتی حداقل به صورت جزئی به معنای پیروزی نظریه مالیات بهینه است. شاید مهم‌ترین آن، روند جهانی به سمت کاهش مالیات بر درآمد ناشی از سرمایه باشد که حداقل در نرخ‌های قانونی مالیات رخ داده است. افزون بر این، ممکن است روند جهانی به سمت سیستم‌های مالیاتی دارای نرخ‌های مالیاتی ثابت‌تر را بتوان انعکاسی از

۱. اسناد کشورهای انگلیسی زبان را به‌طور کامل مطالعه کردیم و برای مطالعه اسناد فرانسوی نیز از کمک‌های دیگران استفاده کرده‌ایم. برای ۵ کشور باقی‌مانده نیز بر مطالعات مبتنی بر اداره تأمین اجتماعی آمریکا تکیه کردیم.

۲. اقتصاددان دودست (Two-Armed Economist) به طنزی مشهور از ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا در خصوص عدم اظهار نظر شفاف و سراسر اقتصاددانان در موضوعات مختلف اشاره دارد: «یک اقتصاددان یک دست را به من نشان دهید. تمام اقتصاددانان به من می‌گویند از یک سوی (on one hand)،... از سوی دیگر (on the other hand)». مترجم.

کارهای نظری در این زمینه دانست. به یاد آورید که انگیزه مدل اولیه میرلیز (۱۹۷۱) مهیا کردن چارچوبی برای استخراج ساختار بهینه نرخ‌های مالیات بود که به صورت غیرمنتظره‌ای - معمولاً به پیدا کردن نرخ‌هایی نسبتاً ثابت در یک دامنه وسیع منجر می‌شد. میزان اعتبار این نتیجه‌گیری همچنان برای بحث باز است، چرا که این نتیجه به جزئیات مربوط به توزیع توانایی و تابع مطلوبیت افراد بستگی دارد که تعیین کردن آنها بسیار دشوار است؛ اما حداقل می‌توان گفت که حرکت به سمت نرخ‌های مالیات‌های ثابت‌تر با توصیه‌های نظری سازگار است.

از سوی دیگر، برخی نتایج به دست آمده از نظریه مالیات بهینه را نمی‌توان در سیاست عملی مشاهده کرد، که البته به نظر می‌رسد نتوان در آینده نزدیک نیز آن را در این حوزه دید. از جنبه نظری سیاست‌گذاران باید از «برچسب»‌های برونزا استفاده کنند که با توانایی تولید درآمد آنها مانند جنسیت، قد و نژاد همبستگی دارند. مطالعات اخیر، مالیات‌گیری از سرمایه را بر اساس تغییرات درآمد حاصل از کار توصیه می‌کنند و بر اساس این نوع مالیات، از درآمد سرمایه افرادی که به صورت غیرمنتظره‌ای درآمد پایین دارند، مالیات دریافت شده و به افرادی که به صورت غیرمنتظره‌ای درآمد بالا کسب می‌کنند، یارانه پرداخت می‌شود. اقتصاددانان مشاور کاندیداهای انتخاباتی یا دولت‌های انتخاب شده، جسارت پیشبرد این ایده‌های ارائه شده را در مباحث عملی سیاست مالیاتی ندارند.

اما چرا این اتفاق نمی‌افتد؟ یک دلیل ممکن این است که نظریه ارائه شده مناسب است، اما سیاست‌گذاران و عموم مردم در درک مفاهیم کاملاً مشخص ارزشمند ولی متضاد، آهسته عمل می‌کنند. امکان دیگر این است که -حداقل به صورت محتمل- سنت رایج در خصوص تأمین مالی عمومی، شامل ایده‌های دیگری است که معمولاً در نظریه مالیات بهینه مدرن کنار گذاشته شده‌اند، مانند اصل منافع که در آن بدهی مالیاتی هر فرد باید با منفعی که آن فرد از دولت به دست می‌آورد، مرتبط باشد و اصل برابری افقی که بر اساس آن باید افراد یکسان، با مالیات‌های مشابه روبه‌رو باشند. اینکه این ایده‌ها و ایده‌های مشابه وارد نظریه مالیات‌گیری بهینه می‌شوند یا خیر، و اینکه به چه صورت وارد می‌شوند پرسش‌هایی هستند که هنوز به آنها پاسخ داده نشده است.

منابع

- Aiyagari, S. Rao. (1994). Uninsured Idiosyncratic Risk and Aggregate Saving. *Quarterly Journal of Economics* 109(3), PP. 659-684.
- Akerlof, George. (1978). The Economics of 'Tagging' as Applied to the Optimal Income Tax, Welfare Programs, and Manpower Planning. *American Economic Review*, 68(1).
- Albanesi, Stefania. (2006). Optimal Taxation of Entrepreneurial Capital with Private Information. NBER Working Paper 12419, March.
- Albanesi, Stefania and Christopher Sleet. (2006). Dynamic Optimal Taxation with Private Information. *Review of Economic Studies* 73, PP. 1-30.
- Alesina, Alberto, Andrea Ichino, and Loukas Karabarbounis. (2008). Gender-based Taxation and the Division of Household Chores. Working Paper, November.
- Atkinson, Anthony and Joseph E. Stiglitz. (1976). The Design of Tax Structure: Direct Versus Indirect Taxation. *Journal of Public Economics* 6, PP. 55-75.
- -Barro, Robert J. (1974). Are Government Bonds Net Wealth? *The Journal of Political Economy*, 82(6), (December), PP. 1095-1117.
- -Blomquist, Soren and Luca Micheletto. (2003). Age Related Optimal Income Taxation. Working Paper 2003:7, Dept of Economics, Uppsala Univ. Forthcoming *Scandinavian Journal of Economics*.
- Carey, David and Josette Rabesona. (2004). Tax Ratios on Labor and Capital Income and on Consumption. in *Measuring the Tax Burden on Capital and Labor*, ed. Peter B. Sørensen. Cambridge, MA: MIT Press.
- Chamley, Christophe. (1986). Optimal Taxation of Capital Income in General Equilibrium with Infinite Lives. *Econometrica*, 54, PP. 607-622.
- Conesa, Juan Carlos, Sagiri Kitao, and Dirk Krueger. (2009). Taxing Capital? Not a Bad Idea after All!. *American Economic Review*, 99(1): PP. 25-48.
- Dahan, Momi, and Michel Strawczynski. (2000). Optimal income taxation: An example with a U-shaped pattern of optimal marginal tax rates: Comment. *American Economic Review*, June, 90 (3), PP. 681-686.
- Deaton, Angus. (1979). Optimal Uniform Commodity Taxes. *Economics Letters* 2, PP. 357-361.

- Diamond, Peter A. and James A. Mirrlees. (1971). Optimal Taxation and Public Production I: Production Efficiency. *American Economic Review* 61(1), March.
- Diamond, Peter. (1998). Optimal Income Taxation: An Example with a U-Shaped Pattern of Optimal Marginal Tax Rates. *American Economic Review* 88(1), March.
- Feldstein, Martin. (1995). The Effect of Marginal Tax Rates on Taxable Income: A Panel Study of the 1986 Tax Reform Act. *Journal of Political Economy*, 103(3).
- Golosov, Mikhail, Aleh Tsyvinski, and Ivan Werning. (2006). *New Dynamic Public Finance: A User's Guide*. NBER Macroannual 2006.
- Golosov, Mikhail and Aleh Tsyvinski. (2006). Designing Optimal Disability Insurance: A Case for Asset Testing. *Journal of Political Economy*.
- Golosov, Mikhail, Narayana Kocherlakota, and Aleh Tsyvinski. (2003). Optimal Indirect and Capital Taxation. *Review of Economic Studies* 70, PP. 569-587.
- Grochulski, Borys and Tomasz Piskorski. (2006). Risky Human Capital and Deferred Capital Income Taxation. Working Paper.
- Gruber, Jon and Emmanuel Saez. (2002). The Elasticity of Taxable Income: Evidence and Implications. *Journal of Public Economics* 84, PP. 1-32.
- Hines, James R., (2007). Taxing Consumption and Other Sins. *Journal of Economic Perspectives*, 21(1).
- Judd, Kenneth. (1985). Redistributive Taxation in a Simple Perfect Foresight Model. *Journal of Public Economics*, 28, PP. 59-83.
- Judd, Kenneth and Che-Lin Su. (2006). Optimal Income Taxation with Multidimensional Taxpayer Types. Working Paper, Earliest Available Draft April, 2006; More Recent Draft November 22, 2006.
- Kapicka, Marek. (2006). Optimal Income Taxation with Endogenous Human Capital Accumulation and Limited Record Keeping. *Review of Economic Dynamics*, 9(4), PP. 612-639.
- Kapicka, Marek. (2008). The Dynamics of Optimal Taxation when Human Capital is Endogenous. Working Paper, February.

- Kaplow, Louis. (2008a). *The Theory of Taxation and Public Economics*. Princeton University Press.
- Kaplow, Louis. (2008b). *Taxing Leisure Complements*. Working Paper, October.
- Kaplow, Louis. (2008c). *Optimal Policy with Heterogeneous Preferences*. *The BE Journal of Economic Analysis and Policy*, 8(1) (Advances), Article 40.
- Kocherlakota, Narayana. (2005). *Zero Expected Wealth Taxes: A Mirrlees Approach to Dynamic Optimal Taxation*. *Econometrica* 73(5), September.
- Kremer, Michael. (2002). *Should Taxes be Independent of Age*. Working Paper.
- Mankiw, N. Gregory. (2000). *The Savers-Spenders Theory Of Fiscal Policy*. *American Economic Review*, 90 (May), PP. 120-125.
- Mankiw, N. Gregory and Matthew Weinzierl. (2008). *The Optimal Taxation of Height: A Case Study of Utilitarian Income Redistribution*. Forthcoming, *American Economic Journals: Economic Policy*.
- Mirrlees, James A., (1971). *An Exploration in the Theory of Optimal Income Taxation*. *Review of Economic Studies* 38, PP. 175-208.
- Naito, Hisahiro. (1999). *Re-examination of Uniform Commodity Taxes Under a Non-Linear Income Tax System and Its Implication for Productive Efficiency*. *Journal of Public Economics* 71, PP. 165-188.
- OECD. (2006). *Table 3.2: Taxes on General Consumption (5110) as Percentage of Total Taxation*. in *Consumption Tax Trends: VAT/GST and Excise Rates, Trends and Administrative Issues, 2006 Edition*. Paris, France: OECD Publishing.
- OECD. (2008). *Table I.5: Central Government Personal Income Tax Rates and Thresholds. Table I.6: Sub-central Personal Income Tax Rates. Table II.1: Corporate Income Tax Rate. Table II.4: Overall Statutory Tax Rates on Dividend Income. Table III.1: Employee Social Security Contribution Rates and Table III.2: Employer Social Security Contribution Rates. Table IV.1: VAT/GST Rates in OECD Member Countries*. Downloads from the OECD Tax Database: www.oecd.org/ctp/taxdatabase.
- OECD. (2009). *Table IV.1 VAT/GST Rates in OECD Member Countries*. Download from OECD: www.oecd.org/dataoecd/12/13/34674429.xls

- Passell, Peter. (1990). Furor Over British Poll Tax Imperils Thatcher Ideology. *New York Times*, April 23.
- Ramsey, Frank. (1927). A Contribution to the Theory of Taxation. *Economic Journal*, 37, (March), PP. 47-61.
- Ramsey, Frank. (1928). A Mathematical Theory of Saving. *Economic Journal*, 38, (December), PP. 543-559.
- Saez, Emmanuel. (2001). Using Elasticities to Derive Optimal Income Tax Rates. *Review of Economic Studies* 68, PP. 205-229.
- Saez, Emmanuel. (2002a). Optimal Income Transfer Programs: Intensive Versus Extensive Labor Supply Responses. *Quarterly Journal of Economics*, 117(3), PP. 1039-1072.
- Saez, Emmanuel. (2002b). The Desirability of Commodity Taxation under Non-linear Income Taxation and Heterogeneous Tastes. *Journal of Public Economics*, 83, PP. 217-230.
- Salanie, Bernard. (2003). *The Economics of Taxation*. MIT Press.
- Sandmo, Agnar. (1993). Optimal Redistribution when Tastes Differ. *Finanzarchiv*, 50(2).
- Stiglitz, Joseph E. (1987). Pareto Efficient and Optimal Taxation and the New Welfare Economics. in *Handbook on Public Economics*, ed. Alan Auerbach and Martin Feldstein, pp. 991-1042. North Holland: Elsevier Science Publishers.
- Tuomala, Matti. (1990). *Optimal Income Tax and Redistribution*. New York: Oxford University Press.
- United States Social Security Administration. (2008). *Social Security Systems throughout the World: Europe, 2008*.
- Vickrey, William. (1939). Averaging of Income for Income-Tax Purposes. *Journal of Political Economy* 47.
- Weinzierl, Matthew. (2008). The Surprising Power of Age-Dependent Taxation. Working Paper, April.
- Weinzierl, Matthew. (2009). Incorporating Preference Heterogeneity into Optimal Tax Models: De Gustibus non est Taxandum. Working Paper, May.
- Werning, Iván. (2007). Pareto Efficient Income Taxation. Working Paper, April.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی